

در این شماره:
 جمهوری برده‌داری و دموکراسی نژادپرستان
 اهمیت مهاجران افغانستانی برای استراتژی انقلاب
 تاثیر کرونا بر نظام آموزش سرمایه دارانه
 بازنمایی سپاهان در سینمای آمریکا
 جورج فلوید که بود؟
 روزمرگی‌هایی که به «ناگهان» به هم می‌ریزند!
 خوزستان
 مارکسیسم، بزرگترین انقلاب در فکر اجتماعی بشر

آتش شماره ۱۰۴، تیر ۱۳۹۹

email: atash1917@gmail.com



خیزش مردم در آمریکا و درسهای آن

یا معلمی یا دانشجویی یا مبارزات زنان و غیره. چرا که همان بلایی که پلیس و نیروهای وحشی بر سر توده‌های سیاه در ایالات متحده می‌آورند، به‌طور روزمره در ایران بر سر توده‌های افغانستانی آورده می‌شود.

شورش توده‌های مردم نه‌فقط از نقطه‌نظر قابلیت‌ها و انرژی‌های رها شده در جهت مبارزه علیه ستم‌گری و تبعیض و سلطه این نظام که از نقطه‌نظر کمیت هم بسیار قابل توجه است. صدها هزار انسان شجاعانه و بدون ترس به میدان آمده‌اند، با نیروهای سرکوب درگیر می‌شوند و آن‌هم در شرایط سنگین و خطرناک بحران همه‌گیری بیماری کووید ۱۹.

این شورش ضربه مهمی بود بر یک باور غیرعلمی که توسط نظام

نهفته در میان توده‌های مردم و همبستگی انترناسیونالیستی انسان‌ها در ضدیت با نظم جنایت‌کار سرمایه‌داری امپریالیستی را قویا به روی صحنه آورده است. هزاران هزار نفر در بسیاری کشورهای جهان به خیابان‌ها آمده و پژواک شعار «عدالت»، «جان سپاهان با ارزش است» را طنین‌افکن کرده و الهام‌بخش شد تا با شعار «جان فلسطینی‌ها با ارزش است» در خیابان‌های برلین گره خورده و هم‌سرنوشتی انسان‌ها در سراسر جهان را به زیبایی نمایان کند. باید از این شعارها الهام گرفته و در این کشور شعار «جان افغانستانی‌ها با ارزش است»، «جان همه بشریت مهم است» تبدیل به یک شعار اصلی در هر آکسیون و تظاهرات و اعتراضاتی شود. خواه کارگری

پس از سال‌های دهه ۶۰ میلادی که مبارزه مردم در آمریکا علیه جنگ ویتنام، مبارزه آفریقایی‌تبارها (آفرو آمریکن)‌ها علیه تبعیض نژادی، سربلند کردن جنبش‌های فمینیستی و به‌چالش گرفتن تابوهای جنسیتی و اخلاقیات سنتی و... جامعه پر تضاد آمریکا را به یکی از مهم‌ترین کانون‌های مبارزه انقلابی تبدیل کرده بود، شورشی در این سطح و پیگیر و مصمم در برابر بی‌عدالتی‌های هر روزه نظام حاکم و حول تضادی چنین مهم (نژادپرستی) که یکی از گسل‌های سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی حاکم بر آمریکا است، وجود نداشته است. این شورش بنا به خصلت عمیقا عادلانه‌اش نه تنها کل جامعه آمریکا که جهان را تحت تاثیر قرار داده است و قابلیت‌های

قتل بی‌رحمانه جورج فلوید سیاه‌پوست زیر زانوی پلیس فاشیست سفیدپوست، و فیلم آن که توسط یک رهگذر ثبت و سریعاً در اینترنت پخش شد، آتش مبارزه علیه نژادپرستی و بی‌عدالتی در ایالات متحده آمریکا و دیگر نقاط جهان را برافروخت.

«شورش مردم زیباترین صحنه‌های همه عمرم بوده است». این حرف بسیاری از شرکت‌کنندگان جوان در درگیری‌های اخیر و مبارزه علیه نژادپرستی و سفیدسالاری در آمریکا است که برخی‌شان برای نخستین بار تجربه مبارزاتی را از سر می‌گذرانند. شورش در آمریکا، بخش‌های مختلف مردم (توده‌های ستم‌دیده تحتانی از هر ملیتی) و بخش‌هایی نسبتاً گسترده از طبقه میانی را در کنار هم قرار داده است.

امپریالیستی هم مرتبا به مردم تحمیل می‌شود و آن «ابدی» جلوه دادن و «تکان نخوردن» نظم حاکم است. باب آواکیان سال‌ها قبل در مطلبی باعنوان «وضع کنونی ضرورتی ابدی نیست» یک دنیای کاملا بهتر و متفاوت را می‌توان و باید از طریق انقلاب ایجاد کرد^۱ به معضل این باور بر اذهان مردمی که از وضع موجود ناراضی‌اند و در عین حال نمی‌توانند وضعیتی به غیر از وضع موجود را تصور کنند می‌پردازد. او نشان داد چگونه و از چه راهی باید به این معضل حمله برد و مردم را از راه‌های گوناگون به این درک رساند که دنیا را واقعا می‌شود تغییر داد. کارکرد سیستم و جنایت‌هایش و مقاومت انسان‌ها در برابر آن، بر این باور لطمه می‌زند و در سطحی برای توده‌ها نشان می‌دهد که «وضع کنونی، ضرورتی ابدی نیست». اما این باید همراه با درک عمیق و علمی از ریشه‌ها و تضادهای بنیادین سیستم باشد و این‌که چگونه تضادها و گسل‌های سیستم «به‌ناگهان» از جایی منفجر می‌شوند و «نظم حاکم» را دچار بحران عمیق کرده و زمینه و زمانه بسیار مساعدی را برای به میدان آمدن میلیون‌ها انسان به میدان مبارزه و به جریان انداختن جنبشی برای انقلاب و سرنگون کردن حاکمیت ارتجاعی را مهیا می‌سازد. تعداد اندکی می‌توانستند چنین شورش‌ی در قلب نظام امپریالیستی را تصور کنند.

کمونیست‌های انقلابی

زیبایی والهام‌بخشی این شورش با عامل تعیین‌کننده‌تری پیوند خورده است. کمونیست‌های انقلابی متشکل در حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آرسی‌پی) و متکی بر سنتز نوین باب آواکیان، شجاعانه

درگیر شورش می‌شوند و در صف اول مبارزه دوشادوش مردم می‌گیرند. آن‌ها هم‌زمان مهم‌ترین وظیفه کمونیستی‌شان، آگاه کردن توده‌های به‌پاخاسته و بیدار شده نسبت به ریشه‌های ستم و تبعیض و جنایت‌های روزمره، انجام می‌دهند و به مردم می‌گویند که معضل در کجا است (کلیت نظام سرمایه‌داری امپریالیستی) و راه حل چیست (انقلاب کمونیستی). آزیئاتوره‌های این حزب که ویدیوهای‌شان باعنوان «RNL»، «انقلاب و نه چیزی کمتر»، در اینترنت پخش می‌شود چندین وظیفه را با یک هدف و جهت‌گیری واحد با لایه‌های گوناگون پیش می‌برند: مردم را تشویق به ماندن در خیابان می‌کنند و گسترش مبارزه و عمیق‌تر و مصمم‌تر شدن آن؛ صحنه سیاسی و نیروهای در میدان که تلاش می‌کنند خشم مردم را در جهت منافع ارتجاعی کانالیزه کنند (مانند حزب دمکرات آمریکا) را تشریح و افشا می‌کنند؛ به مردم با اتکا به تاریخ و تجارب خود توده‌های عاصی از ستم پیام می‌دهند که این شورش دو سمت دارد: یکی سمت ما یعنی سمت نبرد برای پایان گذاشتن بر ستم بر سیاهان، پایان حبس همگانی و سال‌ها لینچ کردن سیاهان توسط پلیس، نبرد علیه سیستم مردسالار و سفیدسالار، سمت ما که تشنه آینده‌ای کاملا متفاوت و بهتر هستیم... و دیگری سمت مقابل: سمت فاشیسم یعنی برتری سفید و مردسالاری که امروز خود را در رژیم ترامپ/پنس نشان می‌دهد و در تضاد عمیق با خواسته‌های مردم قرار دارد و ما را «اوباش» می‌نامند و «آزیئاتوره‌های بیرونی»^۲.

هم‌چنین کمونیست‌های انقلابی حامل پیامی برای بخش‌های دیگری از مردم هستند. به آن‌هایی که می‌گویند از بی‌عدالتی‌ها بیزارند

ولی از خشونت توده‌ها شکایت می‌کنند و پا به میدان نمی‌گذارند. پیام به آن‌ها این است: سمت خود را معلوم کنید و گله‌گذاری نکنید! چون دو راه بیشتر مقابل رو نیست. یا تن دادن به این سیستم یا پایان گذاشتن بر همه ستم‌های چندگانه که بر شالوده‌های این سیستم قرار دارد.

هم‌زمان و به‌عنوان بخشی لاینفک و اساسی از این فعالیت‌های آگاه‌گرانه، کمونیست‌های انقلابی برای مردم مختصات انقلابی که می‌خواهیم را تشریح می‌کنند و پیام می‌دهند که: در حین فعالیت برای این انقلاب، دست از آموختن برندارید و آن را ادامه دهید و برای این کار به ویدیوها و فایل‌های صوتی سخنرانی‌های باب آواکیان گوش کنید. کتاب «پایه‌ها» (Basics) و دیگر نوشته‌های آواکیان از جمله قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی را تهیه و مطالعه کنید و به درکی عمیق‌تر از علم انقلاب که آواکیان تدوین کرده تا دست یابید... تماس با وبسایت انقلاب را حفظ کنید... همه این کارها را با وضوح و آگاهی نسبت به هدف انجام دهید. یعنی فعالیت برای به ثمر رساندن هرچه زودتر وضعیتی که نه تنها هزاران بلکه میلیون‌ها نفر با این هدف و نقشه همراه شوند و سیستم درگیر بحران عمیقی شود تا بتوانیم دست به جنگ همه‌جانبه برای انقلاب بزنیم.

زوزه‌های جمهوری اسلامی!

پوشش اخبار مربوط به شورش مردم آمریکا در رسانه‌های جمهوری اسلامی تهوع‌آور بود و اکثریت مردم را خشمگین کرد. همه‌جا صحبت از جنایت‌ها و سرکوب‌گری‌های رژیم ایران بود و این‌که صلاحیت افساگری از جنایات سایر دولت‌ها را ندارد. این یک واقعیت است. رژیم

که در سرکوب و جنایت و کشتار و زندان و شکنجه و اعدام سرآمد است و بیش از چهل سال است که نفس مردم را گرفته، غلط می‌کند به دیگران توصیه کند: «خشونت‌ها علیه مردم خود را متوقف کنید. بگذارید آن‌ها نفس بکشند.» (از سخنان خامنه‌ای). غلط می‌کند بگوید: «تکنیک زانو بر گلو چیز تازه‌ای نیست» (توثیت محمدجواد ظریف). چهل سال است که جمهوری اسلامی زانو بر گلوئی مردم ما گذاشته و شورش‌های عادلانه مردم را وحشیانه سرکوب می‌کند. بر صورت زنان اسید می‌پاشد و هنگام شورش در آمریکا، توده‌های افغانستانی را آتش می‌زند و ده‌ها جنایت دیگر که هر یک مصداق جنایت علیه بشریت است. هیچ تفاوت ماهوی میان رژیم فاشیستی حاکم بر ایران و رژیم فاشیستی ترامپ/پنس در آمریکا نیست. هر دو، دولت‌های حافظ منافع استثمارگران و ستم‌گران هستند و سرکوب‌گر مردمی که بهره‌کشی و ستم و تبعیض را تحمل نمی‌کنند و به پا می‌خیزند. همان‌طور که اطلاعیه حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) می‌گوید: آن‌ها (در این‌جا جمهوری اسلامی) می‌خواهند «تا از خروش و شورش توده‌های خشمگین مردم ما در آمریکا، برای چانه‌زنی، مع‌گیری و رقابت‌های حقیرانه و سراپا ارتجاعی‌شان با دولت و رییس جمهور فاشیست آمریکا، برگ برنده تبلیغاتی یا سیاسی بسازند»^۳. مساله این است!

این‌ها حتا زبان و لغت‌نامه‌شان هم مشترک است. خامنه‌ای توده‌های مردم در خیزش دی ماه را «اراذل و اوباش» نامید، ترامپ نیز همین لفظ فاشیستی را برای توده‌های به پا خاسته در آمریکا به‌کار برد. خامنه‌ای شورش مردم را تحریک «دشمن خارجی و عواملش» و

جمهوری برده‌داران و دمکراسی نژادپرستان

نگاهی به تاریخچه تبعیض نژادی و جنبش سیاهان در ایالات
متحده آمریکا

بخش اول:

آغاز و جنگ داخلی

قتل جورج فلوید و جنبش ماه مه ۲۰۲۰ در شهرهای مختلف آمریکا این سوال را در ذهن بسیاری ایجاد کرد که «مگر هنوز ستم و تبعیض نژادی در آمریکا وجود دارد؟». پاسخ به این سوال، به پایه‌های تاریخی شکل‌گیری آمریکا راه می‌برد. مسأله سفیدسالاری و برتری آن‌ها نسبت به بومیان (سرخیوستان)، لاتینوها و آمریکایی‌های آفریقایی تبار (سیاه‌پوستان)، از عناصر اصلی تشکیل کشور کنونی ایالات متحده است که در لایه‌های مختلف روابط اجتماعی و فرهنگ جامعه آمریکا تنیده شده و بخشی جدایی‌ناپذیر از انسجام و کارکرد آن کشور در دیر باز تا به امروز است. (چالش ۱۶) به قول رفیق آواکیان «بدون برده‌داری، ایالات متحده آمریکا آن‌طوری که امروز آن را می‌شناسیم، وجود خارجی نمی‌داشت». (Avakian ۲۰۱۱: p1)

سرمایه‌داران، لیبرال‌ها و بردگان

از سال‌های ۱۴۵۰ تا ۱۶۲۰ اروپایی‌ها بیش از یک میلیون سیاه‌پوست آفریقایی را به بردگی گرفته و به سراسر قاره آمریکا بردند. کشتی‌های حامل بردگان آفریقایی از ۱۶۲۰ به بعد تدریجاً به سرزمینی که امروز «ایالات متحده آمریکا» نامیده می‌شود، وارد شدند. تاجران برده، سیاه‌پوستان اسیر شده توسط شکارچیان انسان را در سواحل آفریقا تحویل گرفته و پس از داغ کردن بدنشان با علامت شرکت‌های متعدد اروپایی، آن‌ها را در طبقات انبارهای کشتی که گاه فقط پنجاه سانتی‌متر ارتفاع داشتند،

حبس می‌کردند. شرایط در طول سفرهای طولانی چنان دشوار بود که از هر سه نفر سیاه‌پوست فقط یک نفر به قاره آمریکا می‌رسید و بقیه تلف شده یا خود را به دریا می‌انداختند. تا سال ۱۸۰۰ حدود پانزده میلیون برده از آفریقا به سراسر مستعمرات اروپایی در قاره آمریکا برده شدند. تخمین زده می‌شود قاره آفریقا بیش از پنجاه میلیون نفر از ساکنینش را در جریان برده‌داری در آغاز «تمدن جدید غربی» از دست داد. (زین ۴۵ و ۴۶) یک پژوهش دایمانه درباره تاریخ لیبرالیسم نشان می‌دهد که چگونه «دمکراسی سرمایه‌داری» و دکترین لیبرالیستی «صیانت از آزادی‌های فردی» فقط شامل سفیدپوستان می‌شد و نظریه‌پردازان بزرگ لیبرالیسم هم‌چون هوگو گروتیوس، توکویل و جان لاک نه تنها طرفدار «برتری» سفیدپوستان اروپایی بر سایر مردم و طرفدار نسل‌کشی و قتل عام بومیان قاره آمریکا و هوادار برده‌داری بودند، بلکه هم‌چون جان لاک شخصاً در کمپانی‌های شکار و تجارت برده سهام داشتند! (Losurdo ۲۰۱۱)

انگیزه اصلی تاجران برده و برده‌داران، اقتصادی بود. مستعمره‌نشینان به‌ویژه مزرعه‌داران ایالت‌های جنوبی، برای تولید هر چه بیشتر محصولات کشاورزی و غذا، نیازمند کار ارزان بودند. کارگران سفیدپوست مهاجر از اروپا و بومیان محلی (سرخیوستان) تن به هر نوع شرایط کاری نمی‌دادند. از این‌رو، برده به‌عنوان نیروی کار ارزان و مادام‌العمر تحت انقیاد، سودآورترین راه حل بود. برده‌داری

نخواهد داشت. این‌ها به یقین برای میلیون‌های مردم ستم‌دیده ما عین جمهوری اسلامی شمشیر از رو خواهند بست، توده‌های افغانستانی و توده‌های مردم غیر فارس را با ایدئولوژی برتری‌جویانه فارس بی‌رحمانه سرکوب خواهند کرد و خودکشی غم‌انگیز «عمران روشنی‌مقدم»، کارگر چاه نفت شماره ۱۹ در میدان نفتی یادآوران، که از فرط تنگدستی و ناتوانی در دریافت یک مساعده ۵۰۰ هزار تومانی، دست به این عمل زد را یقیناً همانند هم‌طبقه‌های‌شان در نظام جمهوری اسلامی بی‌شماره به «روان‌پریشی» و «سابقه خلاف‌کاری» نسبت خواهند داد. چرا که این‌ها (مانند جمهوری اسلامی) نماینده و نگهبان همین نظام اقتصادی سیاسی اجتماعی هستند که در سرلوحه‌اش کسب سود و استثمار و ستم به هر قیمتی، نقش بسته است. ■

آتش

پانوش:

۱- گزیده‌ای از سخنان باب آواکیان است که در یک گردهمایی حزبی ایراد شده است. این گزیده در نشریه «انقلاب» (ارگان مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا- آرسی‌پی)، شماره ۱۹۴-۷ مارس ۲۰۱۰ منتشر شده و متن فارسی آن در سایت www.cpimlm.org موجود است.

۲- فرماندار و شهردار و دیگر مقامات حکومتی شهر مینیاپولیس شورش مردم آن شهر در واکنش به قتل جورج فلوید را کار «آزیتاتورهای بیرونی» خواندند و گفتند این‌ها از اهالی شهر نبوده و از خارج آمدند و مردم را تحریک کردند. در مقابله با این تبلیغات ارتجاعی، فعالین حزب کمونیست انقلابی آمریکا اطلاعاتی با عنوان «نیازمند عده زیادی "آزیتاتورهای بیرونی" برای موقعیت‌های شغلی جدید و نامحدود هستیم» منتشر کردند. ترجمه فارسی این اطلاعیه در سایت بالا موجود است.

۳- آن‌ها متعهدانه خونخواه - ۱۲ خرداد ۱۳۹۹ - اطلاعیه حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست). این بیانیه در سایت بالا موجود است.

«توطئه‌های آمریکا و اسرائیل» خواند و ترامپ نیز شورش مردم آمریکا را تحریکات «آزیتاتورهای بیرونی» خواند و رابرت سی. اوپراین (مشاور امنیت ملی کاخ سفید) در مصاحبه با شبکه تلویزیونی ABC از «دخاله سه کشور چین، روسیه و زیمبابوه (!!!) در شورش اخیر آمریکا سخن گفت و اضافه کرد «ایران هم مطمئناً در این موضوع فعال است». خامنه‌ای در برابر اعتراضات مردم، فرمان سرکوب می‌دهد و «آتش‌به‌اختیار»ها را تشویق به کشتار مردم می‌کند، ترامپ توده‌ها را تهدید می‌کند که ارتش را به میدان خواهد آورد و بهره برده از کلام فاشیست‌ها در دهه شصت می‌گوید: «غارت شروع شود، گلوله شروع می‌شود».

تبلیغات مسمم‌کننده فقط از سوی جمهوری اسلامی سرریز نشده است. نیروهای اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی روی دیگر سکه‌اند. «شاه‌الهی» و سلطنت‌طلب و فاشیست‌های ایرانی طرفدار رژیم ترامپ، از فرسگردی‌های ورشکسته تا سایر نژادپرست‌های «آریایی» در زمانی که صدها هزار انسان در دنیا علیه ستم و تبعیض نژادی برخاسته‌اند، وقیحانه (و گاه همراه با خواندن دعا برای «آمزش روح جورج فلوید» - این بار تلفیق دین با «مدرنیسم» سلطنتی!) به شنیع‌ترین و ضد انسانی‌ترین تبلیغات دست زده‌اند. این دار و دسته‌های فاشیست نه تنها خیزش توده‌های مردم در آمریکا را به تمسخر «شام‌غریبان خراب‌کارها» می‌نامند که به طرز تهوع‌آور جورج فلوید را شخصی معرفی می‌کنند که گویی «نفس نکشیدن» حشش بوده است! این مرتجعین داعیه «ایرانی آزاد و دمکراتیک» دارند اما نظامی که خواهانش هستند هیچ کم از نظام جمهوری اسلامی یا رژیم فاشیستی ترامپ/پنس

آغاز و جنگ ...

از دیرهنگام در آفریقا، اروپا و آسیا رایج بود اما برده‌داری آمریکایی دو ویژگی منحصر به فرد داشت که به گفته مورخ معروف هوارد زین آن را به «ظالمانه‌ترین نوع برده‌داری در تاریخ» بدل کرد: اشتیاق دیوانه‌وار برای کسب سود هر چه بیشتر که از کشاورزی سرمایه‌دارانه^۱ ناشی می‌شد و تحقیر و تخفیف بردگان به موقعیت «کمتر از انسان» که با نفرت نژادی بی‌رحمانه‌ای همراه بود. (زین ۲۴۴)

شرایط کار، وحشتناک بود و به‌قول ترانه‌های فولکلور سیاه‌پوستان از «سیاهی صبح تا سیاهی شب» یعنی چیزی نزدیک به ۲۰ ساعت در روز باید کار می‌کردند. استفاده از کار بردگان به‌ویژه در کشاورزی تجاری یعنی تولید محصولات برای صادرات به ایالت‌های دیگر و اروپا، رایج شد. صنعت رو به رشد نساجی انگلستان و اروپا به‌شدت نیازمند پنبه ایالت‌های جنوبی آمریکا بود. در آغاز قرن ۱۹ سالانه فقط هزار تن پنبه توسط پانزده هزار برده در این ایالات تولید می‌شد، اما این ارقام در سال ۱۸۶۰ به یک میلیون تن پنبه و چهار میلیون برده رسید. (زین ۲۲۹)

جیمز مدیسون چهارمین رئیس جمهور آمریکا به یک مسافر انگلیسی گفته بود که در هر سال از یک برده سیاه ۲۵۷ دلار سود عایدش می‌شود درحالی‌که فقط ۱۳ دلار برای نگهداری هر برده هزینه می‌کند. (زین ۵۱)

برده‌ها در کلبه‌های نمور، بدون هرگونه امکانات بهداشتی و وسایل معاش و با کمترین میزان غذای دریافتی کار می‌کردند. خانواده‌ها اکثراً از هم جدا شده و کودکان آن‌ها به فروش می‌رسیدند. تجاوز، تحقیر، شکنجه و توهین رایج‌ترین وجه رفتار اربابان با بردگان بود. شرایط شکنجه، قتل و تنبیه بردگان در قوانین محلی و منطقه‌ای و ایالتی هر روز شدیدتر می‌شد. از بریدن اعضای بدن مثل دست و گوش تا شلاق و داغ کردن صورت و پیشانی و بسته شدن قل و زنجیر به گردن حتی در وقت کار

و خواب. در یک مورد ارباب، برده دیگری را مجبور کرد در دهان برده «خاطی» مدفوع کند و به‌مدت پنج ساعت لب‌های او را به هم بدوزد! (به نقل از سیو) طبق قوانین ایالت‌های ویرجینا و مریلند در قرن ۱۸ هر فرد سفیدپوست در هر مقامی حق کشتن و قطع کردن عضوی از بدن بردگان فراری را داشت. (زین ۵۲ و ۵۴) تلاش برای ایجاد وحشت و سر به راه کردن بردگان از ویژگی‌های اخلاق و فرهنگ حاکمان و مردم سفیدپوست آمریکایی در طول بیش از دو قرن شد. خصلتی که تا به امروز هم به‌شکل نفرت از «سیاهان وحشی و خلاف‌کار» در بسیاری از ابعاد فرهنگ جامعه آمریکایی از جمله در جوک‌ها و شوخی‌ها باقی مانده است.

استفاده از کلیسا و دین یکی دیگری از ابزار مهم برده‌داران برای مطیع و مرعوب کردن بردگان بود. یکی از اسقف‌های ایالت ویرجینیا به اربابان توصیه کرد موعظه‌های کتاب مقدس را به بردگان آموزش دهند و خودش برای بردگان چنین وعظ کرد که: «تمامی آن خدماتی که برای خدای خود انجام می‌دهید را برای اربابان نیز انجام دهید» (هوبرمن ۲۰۷) هم‌چنین در دستورالعملی که مورد استفاده بسیاری از اربابان و مشاوران قرار می‌گرفت، نوشته شد: «متوجه خواهید شد که اختصاص دادن یک ساعت در هر روز تعطیل به تعالیم دینی و اخلاقی برای بردگان، کمک بزرگی به بهتر کردن اوضاع مطلوب در میان این سیاهان خواهد بود». (زین ۲۳۶)

این یک واقعیت تاریخی انکارناپذیر است که پایه‌های مادی و اقتصادی آمریکای «ثروتمند و شکوهمند» امروز، بر کار مرگ‌بار و قتل عام میلیون‌ها برده سیاه طی چهار صد سال بنا شده است.

جمهوری برده‌داران

رهبان سیزده ایالت مستعمره پادشاهی انگلستان طی سال‌های ۱۷۷۵ تا ۱۷۸۳ در جریان جنگ علیه ارتش و امپراتوری بریتانیا، نهایتاً به

استقلال دست پیدا کرده و «ایالات متحده آمریکا» را تأسیس کردند. این یک واقعیت تاریخی مهم دیگر است که «پدران بنیانگذار»^۲ آمریکا اکثراً یا خود برده‌دار بودند یا عمیقاً به «برتری نژادی» سفیدپوستان بر سیاهان و بومیان باور داشتند. آزادی مندرج در «بیانیه استقلال آمریکا» شامل بومیان قاره، بردگان و سیاه‌پوستان و زنان نمی‌شد، چرا که باور داشت فقط «همه مردان یکسان و برابر خلق شده‌اند». اگرچه توماس جفرسون از پدران بنیانگذار و سومین رئیس جمهور آمریکا در قطعنامه متمم این بیانیه، پادشاه انگلستان را به «جلوگیری از هرگونه تلاش قانونی جهت تحریم یا محدود کردن تجارت نفرت‌انگیز برده» متهم کرده بود، اما شخصاً تا لحظه آخر عمر صدها برده سیاه‌پوست داشت و کنگره قاره‌ای هم این قطعنامه را از متن اعلامیه استقلال آمریکا حذف کرد. (زین ۱۰۱-۱۰۳) جورج واشنگتن و جان آدامز (از پدران بنیانگذار و نخستین و دومین رؤسای جمهور آمریکا) در مجادلات جنگ‌های استقلال خطاب به انگلیسی‌ها فریاد می‌زدند: «ما نمی‌خواهیم سیاه‌پوستان شما باشیم». (به نقل از سیو)

اتحاد ایالات سیزده‌گانه و تأسیس کشور آمریکا با تأیید برده‌داری امکان‌پذیر شد و قانون اساسی آن، نتیجه سازش سرمایه‌داران ثروتمند ایالت‌های شمالی با برده‌داران جنوب بود. (آواکیان ۱۳۹۸: ۳) و (زین ۱۳۵) معامله بر سر جان، رنج و خون بردگان، سرمنشأ بسیاری از مواد و متمم‌های قانون اساسی ایالات متحده از دیرزمان تا امروز بوده است. به‌عنوان مثال ماده «سه پنجم» که بردگان را نه انسان کامل که سه پنجم یک فرد (مرد سفیدپوست) تعریف می‌کرد و «سیستم کالج انتخاباتی» امتیاز بورژوازی ایالات شمالی به برده‌داران جنوب بود. (آواکیان ۱۳۹۶: ۱۵) یا «متمم دوم» (Second Amendment) مبنی بر «حق حمل سلاح توسط مردم» اساساً در پاسخ به درخواست ایالات برده‌دار

جنوب برای داشتن شبه‌نظامیان مسلح جهت شکار برده‌ها و سرکوب شورش آن‌ها، تصویب شد. (Garry ۲۰۱۷)

یک سازش نژادپرستانه دیگر

شمالی‌ها در نژادپرستی سفیدسالار دست کمی از جنوب نداشتند. سیاهان در ایالات شمالی حق رأی دادن در انتخابات را نداشتند مگر آن‌که مالک ۲۵۰ دلار سرمایه باشند. شرطی که برای سفیدپوستان وجود نداشت. (زین ۲۵۲) و حتی مدارس مختص سیاه‌پوستان هم تحمل نشده و تخریب می‌شد. (زین ۲۱۳) آبراهام لینکلن این «قهرمان مبارزه با برده‌داری» در تبلیغات لیبرالیستی، در ۱۸۴۸ در سخنرانی‌اش گفت: «... من هرگز طرفدار برابری اجتماعی و سیاسی میان نژاد سیاه و سفید نبوده و نیستم... باید جایگاه برتر و پست‌تر مشخص باشد و من طرفدار جایگاه برتری هستم که به نژاد سفید داده شده است» (زین ۲۵۱) استفاده از کار بردگان در شمال به‌عنوان مستخدم خانگی رایج بود اما اقلیم جغرافیایی ایالات شمالی برای کشاورزی وسیع و مزارع بزرگ که نیازمند نیروی کار بردگان باشد، مساعد نبود. شمالی‌ها بیشتر به بانکداری، بازرگانی و صنعت رو آوردند و البته تجارت پرسود برده به جنوب. (هوبرمن ۳۵ و ۴۰) نیروی کار مساعد برای تولید در ایالات شمالی، نه بردگان فاقد مهارت، مقید و مطیع، که نیروی کار مزدی و «آزاد» از قیود غیر اقتصادی بود. بورژوازی شمال این نیرو را به جز کارگران مرد، از طریق کار ارزان‌تر و استثمار مضاعف زنان و کودکان تأمین کرد. (هوبرمن ۱۷۲-۱۸۵) و (زین ۵۹-۸۵) جنوبی‌ها اما اقتصاد تک محصولی متکی به تولید کشاورزی (عمدتاً پنبه، تنباکو و برنج) جهت صادرات به اروپا با زمین‌داری بزرگ و کار ساده و یک‌نواخت بردگان را در پیش گرفتند. این تفاوت تولید و اقتصاد در دو منطقه به مرور به شکل‌گیری دو ساختار اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی و فکری منجر

شد که به مرور خود را به شکل نوعی تضاد اقتصادی میان منافع بورژوازی صنعتی و مالی شمال با برده‌داران و اقتصاد کشاورزی جنوب نشان می‌داد. تضادی که از اوایل قرن ۱۹ به تدریج حادث شد. این تضاد منافع در وجوه مختلف دیده می‌شد و کار را به جایی رساند که در ماه دسامبر ۱۸۶۰ یازده ایالت جنوبی استقلال خود را از ایالات متحده اعلام کرده و «ایالات همبسته آمریکا» (Confederate States of America) را تشکیل دادند. بورژوازی شمال برای حفظ اتحاد ایالات در آوریل ۱۸۶۱ اعلام جنگ کرد.

جنبه دیگر انگیزه بورژوازی شمال و مشخصاً رهبران آن از درگیر شدن در جنگ داخلی، مسأله کنترل خطر یک شورش سراسری هم بود. مسأله ستم و تبعیض نژادی و تضاد آشتی‌ناپذیر ناشی از نژادپرستی و برده‌داری چنان حاد و پیچیده شده بود که وقوع یک شورش تمام‌عیار بردگان و سیاه‌پوستان و حامیان سفیدپوستان ممکن بود کارگران و دهقانان سفیدپوست را هم درگیر کرده و به شورش علیه کل طبقه حاکمه ایالات متحده تبدیل شود. جان براون (John Brown) از رهبران جنبش مسلحانه ضد برده‌داری در آخرین نوشته‌هایش پیش از اعدام در دسامبر ۱۸۵۹ نوشت «کاملاً مطمئنم که جنایات این سرزمین گناهکار، هرگز

پاک نخواهد شد مگر با خون». (زین ۲۴۸)

به قول مائوتسه‌دون «هر جا ستم باشد، مقاومت هم سر بلند می‌کند». بردگان آفریقایی هم به‌اشکال مختلف به شرایط غیر انسانی زندگی و کارشان واکنش نشان می‌دادند. از کم‌کاری و خراب کردن محصولات و کشتن دام‌ها تا شورش و فرار و به قتل رساندن اربابان یا مشاورینشان. شورش‌های مهمی هم چون شورش گابریئل پروسر (Gabriel Prosser) در ۱۸۰۰، شورش نیواورلئان در ۱۸۱۱، خیزش دنمارک وسی (Denmark Vesej) در ۱۸۲۲، شورش نت ترنر (Nat Turner) در ۱۸۳۱، قیام جان براون در ۱۸۵۹ و غیره. دامنه شورش‌ها چنان بالا گرفته بود که ایالت ویرجینیا در ۱۸۲۱ ارتشی از شبه‌نظامیان مجهز به انواع سلاح‌های مدرن روز به استعداد ده درصد کل جمعیت این ایالت را برای سرکوب بردگان در اختیار داشت. (زین ۲۳۲)

جنگ داخلی اما به رهبری بورژوازی شمال امکان کنترل و سازماندهی خشم بردگان و آزادی‌خواهان جنبش ضد برده‌داری در چارچوبه‌های سیستم حاکم را می‌داد و افتخار «رهایی بردگان» را هم نصیب جناحی از طبقه سرمایه‌داران آمریکا و هیئت حاکمه آن می‌کرد. امثال لینکلن که مدت‌ها چشم بر کشتار و قتل عام بردگان بسته بودند، هنگامی که تضاد منافع اقتصادی‌شان

با برده‌داران جنوب و اتحاد و یگانگی ایالات به خطر افتاد، جنگی با ششصد هزار نفر تلفات را راه انداختند. به گفته زین «این آبراهام لینکلن بود که به بهترین وجهی نیازهای تجارت، اهداف سیاسی حزب تازه تأسیس جمهوری خواه و شعارها و لفاظی‌های انسان‌دوستانه را در هم آمیخت و... با مهارت توانست منافع ثروتمندان بزرگ را با منافع سیاه‌پوستان، در لحظه خاصی از تاریخ که این دو با هم برخورد می‌کردند، درهم آمیزد. او توانست این دو گروه را با تعداد فزاینده آمریکاییان سفید پوست طبقه متوسط رو به گسترش و خواهان پیشرفت اقتصادی و فعال در سیاست مرتبط کند». (زین ۲۴۹)

اما لینکلن و بورژوازی شمال این فرایند را بسیار با احتیاط و با رعایت منافع اساسی کل بورژوازی آمریکا و حاکمان جنوب پیش بردند. نوع دیگری از سازش و مماشات با برده‌داران سابق و نظام نژادپرستی. به‌عنوان مثال بسیاری از بردگان سیاه‌پوست جنوب پس از پایان جنگ اگرچه به‌لحاظ قانونی «آزاد» شده بودند اما در واقعیت به‌اشکال مختلف کماکان در بند روابط اقتصادی و حتی سیاسی برده‌داران سابق بودند. آن‌ها زمینی برای کشت و کار نداشتند و به ناچار مجبور به کارگری با شرایط مشابه بردگی (کار مُقید) برای مزرعه‌داران سفید می‌شدند. یک برده سابق وضعیت‌شان را چنین گزارش

داد که: «لینکلن به‌خاطر آزاد کردن ما مورد ستایش قرار گرفت... او به ما آزادی داد بدون آن‌که فرصت زندگی به ما بدهد... باز هم مجبور بودیم به سفیدپوستان جنوبی وابسته باشیم تا بتوانیم کار، غذا و لباس داشته باشیم و سفیدپوستان هم به‌خاطر نیاز ما، در شرایطی کمی بهتر از بردگی سابق از ما کار کشیدند». (زین ۲۴۳)

بعد از پایان جنگ داخلی و لغو برده‌داری، فروش یا اجاره دادن زمین‌های کشاورزی به بردگان آزاد شده ممنوع بود و آن‌ها مجبور بودند طبق قراردادهای کاری شبیه به شرایط کار بردگی سابق؛ کار کنند و اگر سرپیچی می‌کردند به زندان محکوم می‌شدند! کودکان سیاه‌پوست زیر هجده سال خانواده‌های فقیر یا یتیم تحت نام «کارآموزی» مجبور به کار اجباری سنگین و با شرایط بردگی سابق بودند و در صورت سرپیچی، بازداشت می‌شدند. (همان ۲۴۵)

تا سال‌های ۱۹۰۰ محرومیت سیاه‌پوستان از رأی دادن و تفکیک و جداسازی سیاه‌پوستان از سفیدها جزو قوانین رسمی و مدون ایالات جنوبی بود و پس از آن هم در عمل به‌اشکال مختلف ادامه داشت. برده داران سابق که به شکل اقلیت ثروتمندی از بورژوازی جدید در آمده بودند، دسته‌های شبه‌نظامیان ترور و وحشت با نام کوکلکس کلان (Ku Klux Klan) را سازماندهی کرده

ادامه در صفحه ۱۶

اهمیت موقعیت مهاجران افغانستانی برای استراتژی انقلاب

مقدمه

در فاصله کم‌تر از یک ماه، جمهوری اسلامی دو بار دست به کشتار مهاجران افغانستانی زد: در هریرود غرق کرد و در یزد سوزاند. این کشتارها تصادفی نیستند، بلکه تبارز ستمی سیستماتیک علیه مهاجران افغانستانی‌اند؛ مهاجرانی که بنای بسیاری از خانه‌های گلی کوره‌دهات‌ها و آسمان‌خراش‌های کلان‌شهرهای

ایران بر گرده آنان بنا شده. در این مجال قصد ما نه یادآوری «وظایف انسانی» و برخورد‌های اخلاقی در مواجهه با این ستم است، و نه روایت تاریخ طولانی روا داشتن این ستم، بلکه پرداخت سیاسی آن است. یعنی بررسی کوتاه جایگاه و اهمیت سیاسی افغانستانی‌ها در ایران و بررسی این پرسش که چرا به‌هیچ‌وجه مجاز نیست کمونیست‌ها به این موضوع

کم‌توجهی کنند.

موقعیت افغانستانی‌ها: «تحتانی‌ترین لایه پرولتاریا» در ایران

بورژوازی و دولت جمهوری اسلامی از مهاجرین افغانستانی برای منافع متفاوت خود سود جسته است. افغانستانی‌ها با کم‌ترین دستمزد ممکن، بدون استخدام رسمی و بدون

بهره‌مندی از حقوقی مانند حق بیمه منبع سود کلانی را برای بورژوازی فراهم آورده، کودکان افغانستانی بخش اعظم گونی‌به‌دوشان و زباله‌گردهای ایران را شکل می‌دهند؛ ارگان‌های دولتی در هر بخش و شهرستان با توهین و تهدید معرفی کردن افغانستانی‌های بدون جواز از آن‌ها به‌معنای واقعی کلمه بیگاری می‌کنند. همه این‌ها درحالی است

اهمیت موقعیت ...

که حتی عملاً امکان تحصیل از کودکان خانواده‌های افغانستانی که از جواز نیز برخوردارند، سلب شده است. در یک کلام، افغانستانی‌ها «تحتانی‌ترین لایه‌های پرولتاریا» در فرماسیون اجتماعی ایران هستند. بدیهی است که افراد از طبقات مختلف یا از لایه‌های متفاوت طبقاتی، موقعیت‌های مختلفی در فرماسیون اجتماعی اشغال می‌کنند. اما موضوع مهم این است که «این موقعیت‌ها پیامدهای واقعی در زندگی افراد و حتی تأثیرات واقعی بر جهان بینی خودبه‌خودی آن‌ها دارد.» (گشایش‌ها: ۱۵) نیازی به ذکر نیست که این نکته در مورد تحتانی‌ترین لایه‌های پرولتاریا نیز صادق است. این لایه‌ها به‌این‌خاطر که عموماً موقعیت شغلی یا مزد ثابتی ندارند، زیست آن‌ها واجد چنان سیالیتی است که هر لحظه از زندگی‌شان در کشمکش پرتنش برای بقا سپری می‌شود. این وضعیت مطلقاً مطلوب آن‌ها نیست، بنابراین برای دستیابی به ثبات، ولو نسبی، دست به انجام خطرناک‌ترین کارها نیز می‌زنند.

همین مسأله، پتانسیل سیاسی انفجاری ویژه‌ای به لایه‌های تحتانی پرولتاریا می‌دهد. پتانسیلی که، بسته به فضای سیاسی و مسلط بودن نیروهای ارتجاعی یا انقلابی، می‌تواند در مسیر انقلاب کمونیستی یا حرکت‌های ارتجاعی به کار بسته شود. برای نمونه می‌توان به توده‌های تحتانی آمریکا یعنی سیاهان تحتانی نگاه کرد: در دهه شصت و هفتاد میلادی درحالی‌که ایده‌های مترقی و انقلابی بر فضای سیاسی تسلط داشت، حزب پلنگان سیاه توانست بسیاری از سیاهان تحتانی را در این حزب علیه دولت سازماندهی کند. این درحالی بود که با تسلط ریگان‌سیسم در دهه هشتاد، دولت بورژوازی آگاهانه پروژه سازماندهی سیاهان در باندهای مواد مخدر را پیش گرفت، تا بدین طریق توده‌های سیاه، جای متحد شدن علیه دیکتاتوری بورژوازی دست‌به‌کار

کشتار یکدیگر شوند. افزون بر این، تسلط ریگان‌سیسم همراه بود با تثبیت «ارزش‌هایی... که شامل فردگرایی افراطی» می‌شد. این «ارزش‌ها» همان‌طور که آواکیان اشاره می‌کند «به درجه مهمی، الگویی برای توده‌ها» شد. امری که وی از آن تحت عنوان «ریگان‌سیسم در میان توده‌های مردم» یاد می‌کند. (گشایش‌ها: ۸۷)

نیازی به ذکر نیست که بسیاری از

فوق استثمار مهاجران افغانستانی بسنده نکرده و به‌واسطه تطمیع و تحمیق عده‌ای از آوارگان افغانستانی، بخش‌هایی از آنان را در قالب لشکر فاطمیون سازماندهی کرده و از آن‌ها در مداخله‌گری‌های خونین نظامی‌اش در خاورمیانه سود جسته است. بی‌تردید بخشی از لشکر فاطمیون، در غیاب نفوذ ایده‌رهای بخش در میان آنان

به تغییر بنیادی وضعیت نیازمندند.

استراتژی انقلاب و نیروی انقلاب کمونیستی

کلاژی که عمدتاً از وضعیت اقتصادی مهاجران افغانستانی و جایگاه آن‌ها در روابط تولید ارائه دادیم، در کنار توهین و تحقیرهایی که در روابط اجتماعی تجربه‌اش می‌کنند، صرفاً بخشی از ستم‌هایی است که آن‌ها

بخشی از قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیش‌نویس پیشنهادی)

دوره «سیاست‌های انقلابی» (۱۳۵۷-۱۳۶۲ م)

افغانستانی‌ها

هنگام به پیروزی رسیدن جمهوری سوسیالیستی نوین ایران در نتیجه سرنگونی جمهوری اسلامی، چند دهه است که مهاجرین افغانستانی در نتیجه ویران شدن کشورشان به دست نیروهای منسوخ امپریالیستی... افغانستان را ترک کرده و به‌عنوان مهاجر و جنگ‌زده در ایران ساکن شده‌اند. بخش بزرگی از آنان، یعنی میلیون‌ها افغانستانی تحتانی‌ترین قشرهای پرولتر و زحمتکش ایران را تشکیل داده‌اند. جمهوری اسلامی طی چند دهه حکومت خود، از هیچ‌گونه ستمگری، تبعیض و حتا اعمال ضد بشری مانند استفاده از این مهاجرین و پناهنده‌ها در جنگ‌های کثیف خود در خاورمیانه دریغ نکرده است. با توجه به این مسأله، جمهوری سوسیالیستی نوین ایران کلیه مهاجرین افغانستانی را که هنگام تاسیس این جمهوری در ایران سکونت داشته‌اند، در صورتی که بخواهند، شهروندان این جمهوری می‌کند. در این صورت، آنان کلیه حقوق و مسئولیت‌های شهروندی را که در این قانون اساسی مدون شده است، خواهند داشت. کسانی که نقش فعال در ضدیت با انقلابی که به استقرار این جمهوری انجامیده است، داشته‌اند و یا کسانی که در ارتکاب جنایت‌های جنگی و دیگر جنایت‌های ضد بشری مجرم شناخته شده و در این جمهوری سوسیالیستی نوین دادگاهی و محکوم شده‌اند، از این قانون مستثنی هستند. جمهوری سوسیالیستی نوین، به دیگر افغانستانی‌هایی که تازه از راه می‌رسند کارت اقامت موقت و سپس دائم خواهد داد...

الف. قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، کلیه کسانی را که در خاک ایران به دنیا آمده‌اند و در هر نقطه از جهان از پدر یا مادری که شهروند ایران هستند، به دنیا آمده‌اند، به‌طور اتوماتیک شهروند این جمهوری محسوب می‌کند... این ماده قانونی شامل فرزندان مهاجرین و همه کسانی است که یک ولی شهروند دارند.

ب. نظر به این که کودکان افغانستانی در چهارچوب ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، به‌شدت در زمینه‌های آموزشی مورد تبعیض واقع شده‌اند، شورای اجرایی مرکزی این جمهوری و شورای اجرایی مناطق از جمله مناطق و نواحی خودمختار موظف هستند امکانات ویژه‌ای برای رفع سریع این تبعیض در میان کودکان و بزرگسالانی که با این تبعیض بزرگ شدند و زندگی کردند، فراهم کنند...

ج. در راستای رفع تبعیض علیه افغانستانی‌ها و جبران آن طبق اصل انترناسیونالیسم پرولتری و اصل رفع ستم از ملل تحت ستم در ایران، در جایی که تجمع قابل ملاحظه‌ای از افغانستانی‌ها موجود است، مجلس قانون‌گذار مرکزی می‌تواند منطقه جغرافیایی مشخصی را برای ایجاد ناحیه خودمختار افغانستان در چهارچوب جمهوری سوسیالیستی نوین ایران تعیین کند...

توده‌های سیاه نیز از همجمله این «ارزش‌ها» در امان نماندند. دولت سرمایه‌داری این تحتانی‌ترین لایه‌ها را به اشکال گوناگون مورد سرکوب و بهره‌کشی همزمان قرار می‌دهد. حاکمیت جمهوری اسلامی نیز به

و به‌واسطه تحمیق ایدئولوژیک شیعی بسیج شدند، اما کم نبودند افغانستانی‌هایی که - باز بر بستر غیابی که ذکر کردیم- برای این که کارت اقامت برای خود یا کارت شهید برای خانواده‌شان به‌دست آوردند یا در این جنگ گذاشتند. اینان اکیدا

هر روزه از آن‌ها در رنج‌اند، اما همین تصاویر پراکنده نیز به گمان ما کافی است تا اهمیت استراتژیک آن‌ها برای انقلاب آینده را ترسیم کرده باشد. آواکیان در تبیین این که چه افشاری بیش از همه می‌توانند «نیروهای اجتماعی» انقلاب باشند، می‌گوید:

«ببینید که روابط اجتماعی جامعه چیست اند و آن نیروهای اجتماعی که این دو معیار اساسی در موردشان صدق می‌کنند، کدامند: (۱) اساسی‌ترین نیازها و منافعشان فقط می‌تواند با یک انقلاب کمونیستی و به این مفهوم، با یک انقلاب پرولتری پاسخ بگیرد. (۲) به‌شدت نیازمند چنین انقلابی اند» (کمونیسم نوین؛ ۲۶۷) با قاطعیت می‌توان گفت افغانستانی‌ها یکی از نیروهای اجتماعی در ایران هستند که هر دو معیار در موردشان صادق است. به‌این‌ترتیب، پرداختن و مبارزه علیه ستمی که بر آن‌ها روا داشته می‌شود، بیش و پیش از هر چیز یک وظیفه سیاسی عاجل کمونیستی است.

درست است که لایه‌های تحتانی توده‌ها (در این مورد مهاجرین افغانستانی) از آوار شدن توامان ستم و استثمار همه‌جانبه به‌ستوه آمده‌اند؛ درست است که آن‌ها به‌وقوع مشتاق زیستن در شرایط بهترند، اما جمع ستم و استثمار به‌خودی خود هیچ‌گاه برابر با شناخت صحیح جهت تغییر بنیادی وضعیت نیست. بنابراین، همان‌طور که بالاتر نیز اشاره کردیم بدون دخالت‌گری کمونیست‌ها و تلاش برای آگاهی‌بخشی، بخش‌هایی از نیروی توده‌های ستمدید می‌توانند لشکر سپاه ارتجاع شوند: به دور از درغلتیدن به دام‌های اراده‌گرایی باید گفت، حداقل بخشی از مسئولیت این که بخش‌هایی از توده‌ها (افغانستانی یا ایرانی) تبدیل به سربازان سپاه ارتجاع شوند یا انقلاب بر عهده کمونیست‌ها است.

«جداسازی» آن‌ها و «بیشینه‌سازی» ما

سازوکارهای جامعه طبقاتی به‌شکلی تنظیم شده که تضادها و شکاف‌های طبقاتی را تولید و بازتولید می‌کند. اما از آن‌جا که در هر شکلی از دولت بورژوازی (جمهوری، پادشاهی و...) خود مردم به‌واقع تصمیم‌گیرنده نیستند، حاکمان از دامن زدن آگاهانه به شکاف بین توده‌ها برای اعمال و حفظ حاکمیت خود استفاده می‌کنند.

ایجاد و گسترش شکاف و تضاد بین توده‌ها از جانب دولت بورژوازی دو دلیل عمده دارد: (۱) دیکتاتوری بورژوازی به‌واقع از اتحاد مردم هراس دارد، علی‌الخصوص اتحاد بین فرودستان و میانی‌ها (۲) شکاف و تضاد بین توده‌ها یکی از حصارهایی است که حافظ حاکمیت بورژوازی است. به چه طریق: به‌واسطه به جان هم انداختن مردم، و این که اقشاری از توده‌ها عامل فلاکت خود را نه در دولت که در قشرهای دیگر مردم ببینند.

این سیاست چه توسط حاکمیت بورژوا لیبرالی فرانسه، چه توسط حاکمیت بورژوا فاشیستی ترامپ و چه توسط حکومت سرمایه‌دار-دین‌مدار جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار می‌گیرد. با نگاهی دیگر به افغانستانی‌های مهاجر در این مورد، می‌بینیم که جمهوری اسلامی نیروی کار ارزان مهاجران افغانستانی را به‌عنوان عامل فشار بر دستمزد کارگران ایرانی به‌کار می‌گیرد و به‌این‌ترتیب، ازسویی به خشم و نفرت خودبه‌خودی کارگران ایرانی نسبت به افغانستانی‌ها دامن می‌زند، و ازسوی دیگر عامل دستمزد پایین کارگران ایرانی را نه ساختار سیاسی - اقتصادی بلکه آوارگان افغانستانی بازنمایی می‌کند. ادامه همین منطق است که با کشتار و اخراج فله‌ای مهاجران نوید فرصت‌های شغلی تازه را به کارگران و «ارتش ذخیره کار» ایرانی می‌دهد. در چنین شرایطی کارگران ایرانی نه‌تنها باید علیه این سیاست‌های فریب‌کارانه جمهوری اسلامی ایستادگی کنند، بلکه هم‌چنین در اتحاد با هم‌سرنوشتان افغانستانی خود، باید صدای آنان نیز باشند. اسفبار این که صدای چنین اتحادی هنوز از تجمعات و اعتراضات کارگران شنیده نمی‌شود.

امتداد نفرتی که در بالا ذکرش رفت لاجرم در روابط اجتماعی نیز نمایان است: هر بار که در شهر یا روستایی دزدی‌ای اتفاق می‌افتد، عموماً، پیش از هر چیز، خانه و کاشانه افغانستانی‌ها در آن شهر یا روستا را ویران کرده‌اند. به خاطر داریم شهرها یا روستایی‌هایی

که در آن‌ها تجاوز رخ داده و باز هم پیش از هر چیز، جان افغانستانی‌ها را به آتش کشیده‌اند. نمی‌توان چشم بر واقعیت بست: اقلاً برخی از این جنایات علیه مهاجرین افغانستانی توسط یا به همراهی عده‌ای از مردم ناآگاه اتفاق افتاده است.

تولید و بازتولید شکاف، تضاد و هم‌چنین نفرت در میان توده‌ها توسط دولت بورژوازی تنها در نسبت شهروندان یک کشور و مهاجرین به‌کار بسته نمی‌شود. در نسبت بین اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی هم موجود است. آواکیان از این سیاست تحت عنوان «جداسازی» یاد می‌کند و برای روشن شدن آن، جامعه آمریکا را نمونه می‌آورد: «ما با نوعی جداسازی در آمریکا روبه‌رو هستیم که ملیت‌های مختلف و طبقات اجتماعی مختلف را با شکافی بزرگ از یکدیگر جدا می‌کند» (کمونیسم نوین: ۸-۲۳۷) هم‌چنین تاکید می‌کند که «ما نباید به این جداسازی که در جامعه رایج است تن بدهیم، باید این گرایش را نابود کنیم» (همان: ۳۰۲) این نکته به‌غایت مهم سیاسی را بیشتر توضیح می‌دهیم.

این مساله در نسبت با انقلاب کمونیستی از اهمیت آکیدی برخوردار است. لنین را به خاطر آوریم که مبتنی بر دیدگاهش در «چه باید کرد؟» معتقد بود کمونیست‌ها باید به میان تمامی اقشار توده‌ها گسیل شوند و بدون متحد کردن اقشار مختلف و لایه‌های متکثر توده‌ها و متحد کردن آن‌ها در راه انقلاب کمونیستی، پیروزی انقلاب ممکن نخواهد بود. چرا که دیکتاتوری بورژوازی از لایه‌های بعضاً بزرگ میانی جهت سرکوب انقلاب و انقلابیون استفاده خواهد کرد و به‌واسطه آن‌ها سیاست «محاصره و سرکوب» را به‌پیش می‌برد.

در مقابله با همین معضل است که آواکیان «دو بیشینه‌سازی» را هم‌چون بخشی از استراتژی انقلاب پیش رو می‌گذارد. مقصود او از دو بیشینه‌سازی «توسعه جنبش انقلابی و نیروهای متشکل انقلابی هم در بین توده‌های تحتانی و هم

در بین قشرهای میانی است» و در مورد اهمیت این موضوع در نسبت با پیروزی انقلاب عنوان می‌کند که: «این مساله (انقلاب) اتفاق نمی‌افتد اگر که تحتانی‌های جامعه جدا بیفتند، مهم نیست که خیزش و مبارزه‌شان چه‌قدر قهرمانانه باشد. درعین حال از یک نقطه نظر استراتژیکی کلی هم باید قشرهای میانی را هر چه بیشتر جلب کرد: نه فقط برای این که مدافع تحتانی‌ها باشند بلکه برای این که خود نیز بخشی از جنبش برای انقلاب شوند.» (همان: ۹-۲۹۸)

به‌این‌ترتیب، کمونیست‌هایی که هنوز چشم‌انداز انقلاب را به‌خاطر دارند، بایستی از نظرگاه انترناسیونالیستی و با در دست داشتن پیشرفته‌ترین تئوری تحلیل جامعه و جهان (در این مقطع «سنتر نوین») به تبلیغ و ترویج آلترناتیو کمونیستی هم در میان لایه‌های تحتانی پرولتاریا (از جمله افغانستانی‌های مهاجر) و هم در میان اقشار میانی بپردازند.

سخن آخر

در آخر بد نیست اشاره کنیم که، موضوع آوارگان افغانستانی در ایران و سراسر جهان نه‌تنها یک مساله سیاسی به‌غایت مهم است که از جهات مختلف باید به آن پرداخت، بلکه هم‌چنین، به‌مثابه زخمی بر چهره زیست اجتماعی ما خودنمایی می‌کند که قاعدتاً باید تمامی انسان‌ها را به واکنش علیه جوانب مختلف این فلاکت برانگیزد.

نه به‌عنوان یک کمونیست، نه به‌عنوان انسانی که در ایران زیسته، نه به‌عنوان انسان واجد توهم) «ذاتی اندیشنده» و «اخلاقی» بلکه به‌عنوان انسانی که مدتی از زیستش «بر این سیاره»، «بر این خاک» می‌گذرد، هنگامی که آوارگی افغانستانی‌ها و حجم ستمی که بر آن‌ها روا داشته شده را مرور می‌کنم، بی‌درنگ این جمله از کافکا در ذهنم نقش می‌بندد: «ما همه گناه آلوده‌ایم، مستقل از تقصیر».

پیروت

منابع:

- آواکیان، باب؛ کمونیسم نوین
- آواکیان، باب؛ گشایش‌ها

پاندمی کووید ۱۹ و تعطیلی مدارس، آموزش ۸۰ درصد دانش‌آموزان دنیا را مختل کرد. نظام آموزشی جهانی دچار بحرانی شد که از زمان جنگ جهانی دوم با آن روبه‌رو نبوده است. بحرانی که تعطیلی مکان‌های آموزشی تنها بخش کوچکی از آن است و از گسترش فقر و گرسنگی تا افزایش ترک تحصیل، کودکان کار و کودک همسری را دربرمی‌گیرد. تقسیم جهان به دو بخش متفاوت برخوردار و فقیر در نظام سرمایه‌داری، تاثیر مخرب چنین بحران‌هایی را بر طبقات و مناطق خاصی تشدید می‌کند. بنابراین، تاثیر این وضعیت بر کودکان آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین مهلک‌تر خواهد بود. کودکان خانواده‌های رانده شده به زاعه‌ها و حاشیه شهرها و فرزندان طبقات فرودست و لایه‌هایی از طبقه متوسط که زیر پایشان خالی می‌شود و به پایین سقوط می‌کنند در مرکز آسیب قرار دارند. یکی از اولین تاثیرات تعطیلی مدارس مستقیماً بر تغذیه و سلامت غذایی میلیون‌ها نفر از این کودکان خواهد بود. در گزارشی که برنامه جهانی غذا وابسته به سازمان ملل در آوریل ۲۰۲۰ از تاثیر کرونا در جهان ارائه داد آمده است که: «با آغاز تعطیلی مدارس ۱۲ میلیون کودک در ۵۱ کشور جهان که تحت پوشش برنامه تغذیه مدارس برنامه جهانی غذا قرار داشتند دیگر نتوانسته‌اند از وعده‌های غذایی مدارس بهره‌مند گردند.» برنامه جهانی غذا در برخی کشورها و مناطقی اجرا می‌شود که کودکان به دلیل فقر، نابه‌سامانی اوضاع اقتصادی، جنگ و... از دسترسی به غذا و امنیت غذایی برخوردار نیستند و قطع این وعده‌های غذایی رایگان مدارس، آنان را با گرسنگی و سوء تغذیه بیشتر مواجه می‌کند.

تعطیلی مدارس و نیاز به روش‌های جایگزین آموزش حضوری، استفاده از اینترنت و فضای مجازی و اپلیکیشن‌های مختلف برای آموزش از راه دور، کودکان زیادی را از ادامه

تحصیل بازمی‌دارد. خود دسترسی به اینترنت و استفاده از آن امکانی است که همه از آن برخوردار نیستند و تهیه لوازم استفاده از آن مثل لپ‌تاپ، تبلت یا گوشی هوشمند، کاربرد آن را حتی در کشورهای پیشرفته برای گروه بزرگی غیر ممکن یا بسیار سخت می‌کند. این را بگذارید در کنار این‌که در بخش‌هایی از آفریقا و آسیا مردم حتی به برق دسترسی ندارند. در یکی از ثروتمندترین ایالت‌های آمریکا، کالیفرنیا، ۱۶٪ محصلین در خانه هیچ نوع دسترسی به اینترنت ندارند. دسترسی ۲۷٪ دیگر محدود با سرعت پایین است، و ۱۰٪ دیگر محصلین تنها از طریق تلفن‌های هوشمند به اینترنت دسترسی دارند. در ایران از اوایل اسفند ۹۸ مدارس تعطیل شد. پس از حدود یک ماه اپلیکیشنی با نام «شاد» از طرف مسئولان آموزش و پرورش معرفی

شد تا کلاس‌های درس به صورت آنلاین و از آن طریق برگزار شود. شبکه آموزش سیما هم با همکاری آموزش و پرورش ساعاتی را برای ارائه محتوای کتب درسی مقاطع مختلف تعیین کرد. «شاد»، چشمان بسیاری از دانش‌آموزان مناطق دورافتاده و محروم را گریان کرد. آمار دقیقی از میزان دسترسی دانش‌آموزان ایرانی به اینترنت در دست نیست اما یادآوری کپر-مدرسه در سیستان و بلوچستان، کرمان، بندرعباس و نقاط دیگر یا کودکان روستاهای دورافتاده و صعب‌العبور لرستان و کهگیلویه و بویراحمد که حتی راه ارتباطی هم ندارند و برای رفتن به مدرسه باید با عبور از رودخانه ساعت‌ها پیاده‌روی کنند، روستاهایی که برق ندارند و... نشان می‌دهد که این بخش از دانش‌آموزان پیشاپیش از دایره

شمول این طرح حذف شده‌اند و شاد برایشان معنا ندارد. یک طیف دیگر هم از دایره شمول شاد خارج بودند، دانش‌آموزان افغانستانی که برگه هويت ندارند و در سیستم فاشیستی آموزش جمهوری اسلامی «غیر قانونی» خوانده می‌شوند، چون برای ورود به اپلیکیشن «شاد» نیاز بود که کد ملی یا شماره برگه هويت را وارد کرد. در میان دانش‌آموزان شهری هم کم نیستند خانواده‌هایی که توان مالی خرید تبلت و گوشی هوشمند برای فرزندانشان ندارند. برنامه‌های درسی شبکه آموزش هم برای نقاط بدون برق و کسانی که تلویزیون ندارند، قابل استفاده نیست. این شرایط هم نتیجه شکاف‌های عمیق طبقاتی است و هم فراگیرتر کردن و تشدیدکننده آن در میان جمعیت وسیع‌تری که هر روزه قربانی مناسبات سرمایه‌داری می‌شوند. نظام آموزشی جمهوری

تاثیر کرونا بر نظام آموزش سرمایه‌دارانه

اسلامی همواره نظامی مبتنی بر آموزش اسلامی و ایدئولوژی حاکمان سرمایه‌دار- دین‌مدار بوده است. روحیه کنجکاو و پیگیری علمی در دانش‌آموزان را سرکوب می‌کند و اولویت با ترویج خرافه و دین است. هر چه وقفه در زمان تعطیلی مدارس بیشتر باشد امکان بازگشت تعداد زیادی از دانش‌آموزان به تحصیل کم‌تر می‌شود. این وقفه فقط در آموزش نیست و تاثیر کرونا بر اقتصاد و درآمد و موج بیکاری و فقر و گرسنگی بسیار وخیم است. نتیجه آن برای کودکان، افزایش کودکان کار خواهد بود. کودکانی که به جای بازی و شادی به چرخه تولید و استثمار هل داده می‌شوند. کودکان بی‌امید و بی‌آینده که زندگی روزمره‌شان به مرگی فرسایشی بدل می‌شود که حتی برخی‌شان را مانند آرمین به

خودکشی وامی‌دارد. آرمین ۱۱ ساله کودک کار بود که از شدت فقر و تنگدستی در یکی از حلبی‌آبادهای اطراف کرمانشاه خودکشی کرد. گزارش‌ها از این واقعه دردناک کم‌نظیر حاکی است درجایی که آرمین زندگی می‌کرد، اصولاً غذا مفهومی نداشت. دختران وضعیت وخیم‌تری دارند و قربانی کودک‌همسری هم می‌شوند، به «خانه‌بخت» فرستادن دخترچه‌ها هم به‌عنوان یکی از وحشتناک‌ترین تبارزهای ایدئولوژی اسلامی و قوانین عمیقاً ارتجاعی شریعت و هم به‌عنوان راه‌کاری برای کاهش فشار مالی خانواده.

این‌ها فقط گوشه‌ای است از روابط حاکم بر جهان و آنچه تحت حاکمیت سرمایه‌داری هر روز اتفاق می‌افتد و تحت تاثیر بحران‌های مختلف مثل کرونا تشدید می‌شود. این شرایط و ازدیاد فقر و فلاکت از شیوه تولید سرمایه‌داری نشأت می‌گیرد و ریشه در تضاد اساسی آن دارد؛ یعنی از یک سو میلیاردها نفر به‌صورت اجتماعی در سطح جهان و تحت استثمار نیازهای زندگی بشر را تولید و تامین می‌کنند و از سوی دیگر، نتیجه کار آنان توسط تعداد اندکی سرمایه‌دار تصاحب و از نو سرمایه‌گذاری می‌شود و استثمار و رنج بیشتر ایجاد و شکاف‌های طبقاتی را عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر در سطح جهانی بازتولید می‌کند. سرمایه‌داری مادامی‌که پابرجا باشد در بر همین پاشنه خواهد چرخید و زندگی و جان انسان‌ها را قربانی کسب سود و حفظ خود خواهد کرد. از آستین این نظام، چیزی جز تشدید و تعمیق استثمار و ستم و فقر و آوارگی و تبعیض و غارت بیرون نخواهد آمد. اصلاح در این سیستم ممکن نیست و چنین انتظاری یا ناشی از ناآگاهی از سوخت و ساز سیستم است یا ناشی از منافع که در گرو ماندگاری وضع موجود قرار دارند. امید به داشتن جهانی متفاوت با مبارزه برای نابودی سرمایه‌داری گره خورده است: انقلاب کمونیستی و نه چیزی کم‌تر از آن. ■



سینما حقیقت - ۵

بازنمایی سیاهان در سینمای آمریکا

سال‌های آغازین

در طول تاریخ سینمای آمریکا، تصاویر سیاه‌پوستان به‌اشکال گوناگون به‌نمایش درآمده است. در سال‌های آغازین سینما، سیاه‌پوستان را در فیلم‌هایی که توماس ادیسون از طریق کینه‌توسکوپ نمایش می‌داد می‌بینیم، در فیلم‌هایی هم‌چون **غلام سیاهان می‌رقصد** (۱۸۹۴) یا **رقاصان سیاه** (۱۸۹۵)؛ این بازنمایی به‌اصطلاح قوم‌نگارانه در طول سال‌های آغازین سینمای آمریکا ادامه پیدا کرد و از کینه‌توسکوپ ادیسون به پرده‌های سینما راه یافت. اگرچه این فیلم‌ها از نظر تکنیکی خام، ابتدایی و فاقد قدرت نمادین تصویرپردازی‌های پیشرفته‌تر سال‌های بعد بودند ولی باوجود این، نقش مهمی در جا انداختن تصویر نژادی-کلیشه‌ای سیاه‌پوستان در ذهن مردم ایفا کردند. تهاجم این‌گونه بازنمایی فرهنگی و سینمایی با آن لحن نژادپرستانه‌اش به‌خصوص

با درونمایه‌های کمیک نمود یافت، درونمایه‌هایی که بیشتر به نمایش تصاویر کلیشه‌ای و زشت از پنبه‌کاران سیاه‌پوست گرایش داشت. بنابراین فهرست شخصیت‌ها و مضمون‌های مربوط به سیاهان اندک بود و عمدتاً به زمینه‌هایی معروف به «نمایش‌های مزارع پنبه» یعنی مسابقه هندوانه‌خوری، ماهی سرخ‌کنی، رقص و امثالهم محدود می‌شد.

دزدان مرغ (۱۸۹۷)، مسابقه هندوانه‌خوری (۱۸۹۹) و **غلام سیاهان** (۱۹۰۵) همگی ساخته ادیسون، جزو اولین فیلم‌های کوتاه به‌اصطلاح «کمدی قومی» بودند که به جا انداختن ذهنیت «سیاه به‌منزلهٔ تنوع کمیک» در سینمای آمریکا کمک کردند. بدیهی است که بازنمایی سیاهان در این فیلم‌ها تحقیرآمیز و مضحک بود. مثلاً در فیلم **تمساح و کاکاسیاه** (ادیسون، ۱۹۰۳) یک سیاه‌پوست (درواقع یک بازیگر سفیدپوست

با چهره سیاه شده) شکم یک تمساح را با تبر می‌شکافت و یک پسریچهٔ سیاه را که توسط این جانور بلعیده شده، نجات می‌دهد. این فیلم نمونه‌ای است آشکار که چگونه بچه‌های سیاه‌پوست در فیلم‌های اولیهٔ آمریکایی پیوسته به‌صورت موجوداتی نگون‌بخت به‌تصویر کشیده می‌شدند.

زگموند لوبین یکی دیگر از پیشگامان مهم سینما با بهره‌گیری از مضمون‌های نژادی کمیک، کسب و کار نسبتاً خوبی برای خود راه انداخت. یکی از ساخته‌های او به نام **مدافعان حق رأی زنان در ستم سیاهان** (۱۹۱۴) یک هجو قوم‌نگارانه است که جنبش معاصر زنان را به سُخره می‌گیرد: قصه این فیلم دربارهٔ گروهی مستخدمهٔ سیاه‌پوست است که اتحادیه‌ای تشکیل می‌دهند تا شوهران سر به هوای خود را تحت کنترل درآورند. این مضمون‌های نژادی اولیه (که ضد زن هم بودند) معمولاً در یک محیط اجتماعی-نژادی

تفکیک‌شده شکل می‌گرفت و در آن‌ها بازیگران سفید با چهره‌های سیاه شده برای سرگرمی و خندانیدن تماشاگران سفید خود، موقعیت‌های اغراق‌شدهٔ کمیکی را اجرا می‌کردند. در این فیلم‌ها هیچ‌گونه رودررویی شخصیت‌های سیاه و سفید رخ نمی‌داد و فضای سیاهان و سفیدان کاملاً متمایز از یکدیگر بود.

یک سلسله فیلم‌های کمدی دیگر که در آن دوره محبوبیت داشتند حول محور برخوردهای جنسی با سیاهان می‌چرخیدند. منشی سیاه‌پوست (ادیسون، ۱۹۰۹) نمونهٔ بارزی از این ژانر بود: یک شوهر فریبکار سفیدپوست، منشی بلوند خود را به‌عنوان مستخدم سیاه‌پوست شرکت جا می‌زند تا حضور او را از همسرش مخفی کند.

اما **جنگ ملت‌ها** (تولید شرکت بایوگراف، ۱۹۰۷) مقاصد خبیثانهٔ بیشتری داشت و احتمالاً نمونهٔ واضح‌تری از نگاه توهین‌آمیز

بازنمایی سیاهان ...

فیلم‌های اولیه به سیاه‌پوستان بود. این فیلم که مبتنی بر کلیشه‌های نژادی بود، رودرویی تعدادی آدم -از جمله یهودی، مکزیکی، ایرلندی و سیاه‌پوست- را نشان می‌داد که با یکدیگر کشتی می‌گیرند و هر کدام از آن‌ها همان ذهنیت کلیشه‌ای از نژاد یا قومیت خود را به نمایش می‌گذارند. ولی جالب این‌جاست که در پایان فیلم صحنه‌ای وجود دارد که تمامی این مبارزه‌جویان -به‌استثنای سیاه‌پوستان- با یکدیگر آشتی می‌کنند. به عبارت دیگر، سیاهان نمادین فیلم، در دیدگاه آرمان‌گرایانه و نژادپرستانه فیلم، از جامعه مدنی و هماهنگی بین‌المللی، بی‌چون و چرا نادیده و کنار گذاشته می‌شوند.

در سینمای صامت، تحقیرکردن سیاهان تا به این اندازه متداول و عادی بود. ولی به هر روی، گرایش رایج بر لحن پدربانه و مهربان‌تر (و درعین حال بازهم نژادپرستانه‌ای) تکیه داشت که ناشی از بندگی و مضحک بودن سیاهان بود.

تأثیری که کتاب *کلیه عمو تم* در سال ۱۸۵۲ بر ذهنیت مردم گذاشته بود، کلیشه‌هایی به وجود آورد که پایشان به سینما هم باز شد. اما ژانر سیاه‌پوستان پنبه‌کار با تولد یک ملت (۱۹۱۵)، شاهکار دوران صامت گریفیث به اوج خود رسید. این فیلم که به‌لحاظ دستاوردهای هنری در قله رفیع سینما جای دارد به‌دلیل محتوای نژادپرستانه‌اش محکوم شد. تولد

یک ملت با موضوع حساس جنگ‌های داخلی آمریکا و دوران بازسازی در جنوب سر و کار داشت؛ یعنی موضوعی که ملت آمریکا را تکان داده بود و در زمانی که گریفیث فیلم را ساخت بسیاری از آمریکایی‌ها هنوز با لطمات و پیامدهای آن کنار نیامده بودند. گریفیث خود زاده جنوب بود و با «دوران طلایی» جنوب بزرگ شده بود. او با توصیفی حماسی از آن جنگ، موفق شد از منافع مشترک ایدئولوژیک دو طرف سخن به‌میان آورد و مرز میان منافع و نفرت‌های طرفین دعوا (شمال و جنوب) را از میان بردارد. گریفیث جهت رسیدن به این مقصود، زندگی دو خانواده را که نمایندگان شمال و جنوب آمریکا هستند درهم می‌آمیزد و نشان می‌دهد که چگونه اختلافات آن‌ها برای دست یافتن به «منافع مشترک»، یعنی برتری نژاد سفید (یا همان‌طور که یکی از میان‌نوشت‌های فیلم می‌گوید: «در دفاع از حق طبیعی آریایی بودنشان») با مصالحه و آشتی پایان می‌گیرد. تولد یک ملت دنباله‌روی همان الگوی زشت کلیشه‌سازی نژادپرستانه فیلم‌های اولیه مثل جنگ ملت‌ها بود؛ ولی گریفیث این کار را با تأثیرگذاری بیشتر و در چهارچوب ایدئولوژیکی کاملاً مشخص و با تأکید بسیار بر خبیث جلوه دادن سیاهان انجام داد. این فیلم ضمناً ازجمله فیلم‌های انگشت‌شماری است که بی‌پرده و آشکار از ذهنیت کلیشه‌ای موجود از غریزه‌های

جنسی مردان سیاه‌پوست استفاده می‌کند تا ارزش‌های برتری‌جویانه سفیدپوستان را به‌نمایش بگذارد. این دیدگاه نژادپرستانه جنسی در پرداخت درونمایه فیلم نقشی مهم ایفا می‌کند و در صحنه نهایی نجات که یکی از مشهورترین سکانس‌های «نجات در آخرین لحظه» در تاریخ سینمای آمریکا است، اعمال خشونت‌آمیز کولاکس‌کلن‌ها (که گریفیث از آن‌ها باعنوان «نجات‌بخش تمدن سفیدپوستان» یاد می‌کند) را کاملاً توجیه و از آن دفاع می‌کند. این فیلم هر جا که به نمایش درآمد بر احساسات نژادپرستانه جماعت تماشاچی دامن زد و منجر به شورش‌هایی در چند شهر بزرگ ایالات متحده شد، در عین حال که سر و صدای این ناآرامی‌ها تبلیغ مؤثری برای فروش روزافزون فیلم بود. گریفیث در روزنامه‌های سیاهان یا لیبرال‌ها به‌خاطر نژادپرستی صریح خود و پرداختی رومانیتیک از اعمال گروه کولاکس‌کلن‌ها مورد حمله شدید قرار گرفت (جالب آن که مدت زیادی از نمایش این فیلم نگذشته بود که اعضای این گروه چندین برابر شد). مخالفین جلوی سینماها بست نشستند و «انجمن دفاع از حقوق سیاه‌پوستان» موفق شد جلوی پخش فیلم را در چند ایالت بگیرد. این انجمن ضمناً مذاکراتی را با شرکت یونیورسال آغاز کرد تا پادزهری در مقابل فیلم گریفیث باعنوان *رویای لینکلن* ساخته شود که ستایشی باشد از پیشرفت‌های آفریقایی-

آمریکایی؛ اگرچه این پروژه هیچ‌گاه به مرحله عمل نرسید. به موازات این تلاش‌ها، امت ج. اسکات که منشی شخصی بوکرتی واشنگتن رهبر جنبش حقوق مدنی سیاه‌پوستان بود دست به تولید روایت حماسی خود زد تا تأثیر شاهکار نژادپرستانه گریفیث را خنثی کند. به‌رغم مشکلات مالی و برنامه‌ریزی که نزدیک بود این پروژه را در نطفه خفه کند اما درنهایت، نسخه کوتاه‌شده‌ای از این فیلم به نام *تولد یک نژاد* در سال ۱۹۱۹ به روی پرده رفت که نتوانست در برابر *تولد یک ملت* قد علم کند و تأثیر چندانی به جا نگذاشت.

این‌گونه اعتراضات علیه *تولد یک ملت* و ساختن پادزهری در برابر آن از این جهت حائز اهمیت هستند که نیاز به شکل‌گیری نوعی سینمای متفاوت در برابر بازنمایی نژادپرستانه را پیش رو می‌گذارند؛ ولی این تلاش‌ها درعین حال، جبهه ضعیف و شکننده سینماگران مستقل، به‌خصوص سینماگران مستقل آفریقایی-آمریکایی را که تازه داشتند از حضور خود در برابر شکل‌گیری سیستم استودیویی خبر می‌دادند، به رخ می‌کشد. به‌عبارت دیگر، سینمای متفاوتی که سیاهان پیشنهاد می‌کردند نمی‌توانست در جایگاه قرص و محکم سینمای نژادپرستانه حاکم به‌منصه ظهور برسد.

ادامه دارد... ■

آوتیس

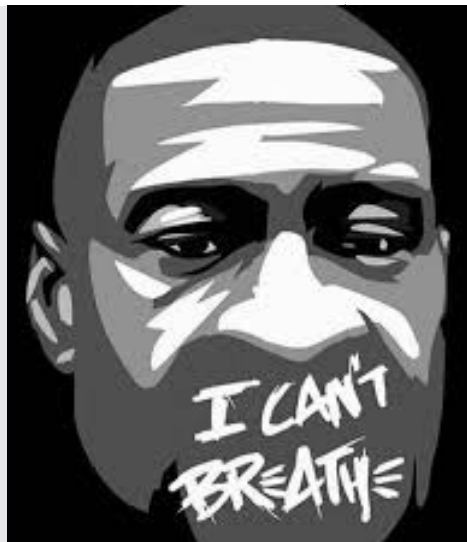
شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atash.blogspot.com

که در بسکتبال و فوتبال آمریکایی درخشان بوده است... به گفته سی‌ان‌ان (CNN) او بین سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵، به عضویت تیم بسکتبال کالج دولتی فلوریدای جنوبی در شهر ایون پارک که در آن درس می‌خواند، درآمد. فلوید برای تحصیل در دانشگاه ای‌اند‌ام تگزاس در شهر کینگزویل دوباره به این ایالت بازگشت اما درشش را نیمه کاره رها کرد... پس از آزادی از زندان در سال ۲۰۱۲ به یک گروه مذهبی محلی به نام "رزورکشن هیوستون" پیوست و مصمم بود در خودش و محله‌ای که در آن زندگی می‌کند، تغییر به وجود بیاورد: دوستانش می‌گویند: "در حالی که تلاش می‌کرد تغییر در زندگی خودش را بپذیرد، به جامعه اطرافش هم توجه داشت." کریستوفر هریس، دوست و همکلاسی سابق او به رسانه‌های آمریکایی گفت: "فلوید به دنبال شروعی تازه بود. او از تغییری که داشت ایجاد می‌کرد، رضایت داشت." فلوید که زمانی ورزشکار بود در آنجا به عنوان مامور امنیتی سازمان خیریه مذهبی به نام "سالویشن آرمی" شروع به کار کرد. پس از آن برای مدتی راننده کامیون بود و بعد هم مامور امنیتی رستوران و میخانه "کونگا لاتین بیسترو" شد... اما به دنبال تعطیلی گسترده کسب و کارها به دلیل بحران کووید-۱۹، او هم مثل بسیاری دیگر از آمریکایی‌ها کارش را از دست داد. گفته می‌شود او در روز دستگیری‌اش سعی داشته با یک اسکناس ۲۰ دلاری تقلبی سیگار بخرد. آقای لیلارد، دوست جورج فلوید او را چنین توصیف می‌کند: "فلوید قلبی بخشنده داشت اما علاوه بر آن به فکر مردم هم بود. او پیش از مرگش، متوجه عذاب کشیدن مردم شده بود." ■



قرن بیستم لطمه زیادی خورده و در سال‌های اخیر شاهد خشونت و تنش بر سر مسکن بوده است. رونی لیلارد، یکی از دوستان فلوید که در این محله زندگی کرده به بی‌بی‌سی گفت: "وقتی کسانی که مال این محله نیستند را به آنجا می‌برم، معمولا این طور واکنش نشان می‌دهند: 'خدای من، تا حالا این میزان فقر را ندیده‌ام. مثل این است که بمب منفجر شده. چه اتفاقی افتاده؟'". آقای لیلارد که خواننده رپ است و با نام هنری "رکنسایل" فعالیت می‌کند و دوست فلوید، می‌گوید: "مردم هنوز در همان کلبه‌هایی زندگی می‌کنند که در دهه ۱۹۲۰ ساخته شدند. فقر در آنجا بیداد می‌کند... و اگر مال این منطقه باشی، به سختی می‌توانی از آن فرار کنی." او می‌گوید فلوید در خانه‌های سازمانی دولتی به اسم "کیونی هومز" زندگی می‌کرد و در آنجا همه او را می‌شناختند: "خانه‌های سازمانی کیونی هومز به نام 'د بریکز' (خانه‌های آجری) شناخته می‌شوند و اگر آنجا زندگی کنی تو را 'بریک بوی' (پسر آجری) صدا می‌کنند. او یک پسر آجری بود."... با نزدیک به دو متر قد، فلوید ورزشکاری با استعداد بود. دوستان دوران نوجوانی فلوید، او را "غولی مهربان" توصیف می‌کنند

جورج فلوید که بود؟

حفظ وضعیت موجود قرار دارد. از میان ده‌ها مطلب در مورد زندگی جورج فلوید در اینترنت خلاصه زیر را می‌آوریم. «روزهای اوج او به دوران نوجوانی‌اش در شهر هیوستون در ایالت تگزاس برمی‌گردد. وقتی برای تیم دبیرستان جک بیتز که سال ۱۹۹۲ نایب قهرمان رقابت‌های فوتبال آمریکایی ایالت تگزاس شد، بازی می‌کرد... او البته روزهای سخت را هم تجربه کرده بود، مثل زمانی که در سال ۲۰۰۷ به جرم سرقت دستگیر و به ۵ سال زندان محکوم شد... فلوید در محله "ترد وارد" در جنوب شرقی بخش مرکزی هیوستون بزرگ شد. محله‌ای که در قلب منطقه سیاهپوست‌نشین شهر واقع شده است. بیانسه هم در همین محله که از مراکز موسیقی بلوز در شهر هیوستون به حساب می‌آید، بزرگ شد. در یک، خواننده رپ کانادایی این محله را به خاطر سرزندگی موسیقایی‌اش ستوده و گفته می‌شود خود جورج فلوید هم در دهه ۱۹۹۰ عضو یک گروه موسیقی هیپ‌هاپ در هیوستون بوده است. اما درست مثل هر جای دیگر در آمریکا، تاریخ این محله هم با فقر، اختلاف نژادی و نابرابری اقتصادی گره خورده است. محله‌ای که از جداسازی نژادی در

توضیح نشریه آتش: «جورج فلوید نه اولین نفر بود نه آخرین نفر، اگر به این وحشت مداوم خاتمه ندهیم». مساله اساسی این نیست که جورج فلوید که بود و زندگی‌اش چه‌طور گذشت. مساله اساسی، زندگی‌های بربادرفته هزاران تن از مردم آفرو-آمریکایی، کشتار سیستماتیک پلیس و موجودیت نظامی است که نژادپرستی در تار و پودش بافته و نهادینه شده و بخشی مهم از ساز و کار نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی حاکم است. مادام که این نظام با قوانین نوشته و نانوشته نژادپرستانه بر سر کار است، در به همین پاشنه خواهد چرخید. و فقط یک راه می‌تواند پایانی بر این دهشت بگذارد. انقلاب کمونیستی. محتوا و خط راهنمای این انقلاب در اسناد بسیاری که توسط باب آواکیان تولید شده، به روشنی جلو گذاشته شده است. اما دلیل این‌که خواستیم بگوییم "جورج فلوید که بود؟" ربط دارد به اراجیف نژادپرستانه‌ای که فاشیست‌های ایرانی از هر قماش حول او بافته‌اند و وسیعا تبلیغ می‌کنند و در میان کسانی که بی‌بهره از حقایق‌اند به اغتشاش و موضع‌گیری‌های نادرست منجر شده است. این اراجیف نژادپرستانه سعی دارند با معرفی جورج فلوید به عنوان شخصی خلاف‌کار و دارای سوء سابقه و با تاکید بر فرد، جای قربانی و جانی (سیستم) را عوض کنند تا به نوعی قتل او توجیه شود. وظیفه خود می‌دانند جورج فلوید را مخدوش و مستحق مرگ جلوه دهند تا راه همراهی‌شان با نظامی که چنین روابط سبعانه‌ای را بازتولید می‌کند باز بماند و منافع ستم‌گرانه خود را با رنگ و لعاب و اشکال مختلف پیش ببرند. در پس پشت تمام این‌گونه اراجیف و لجن‌پراکنی‌ها منافع طبقاتی و

روزمرگی‌هایی که به «ناگهان» به هم می‌ریزند!

فکرهای لایزال و خسته‌کننده

بیش از سه ماه بود که خانه‌نشین بودیم و هر کانال تلویزیونی که می‌چرخانیدیم، اخبار کرونا بود. ناتوانی و استیصال دولت در غلبه بر این بحران را می‌دیدیم و می‌شنیدیم که ترامپ رییس جمهور فاشیست و خودشیفته آمریکا گفته: «کرونا مشکلی نیست. خودم به‌تنهایی آن را حل می‌کنم!» می‌شنیدیم که خامنه‌ای رهبر فاشیست و خودشیفته جمهوری اسلامی پرت و پلا گفته: «کرونا مشکل مهمی نیست. دعا بخوانید!» می‌شنیدیم و می‌دیدیم که مردم فقیر در این‌جا و در دیگر کشورهای جهان از کار بی‌کار شده‌اند و آخرین تخته‌های لازم (و نداشته) برای یک زندگی حتا بسیار تهی‌دستانه را هم از دست داده‌اند. از دروغ‌های سران جمهوری اسلامی و سران رژیم فاشیستی آمریکا خشمگین بودیم. در ظاهر امر انگار خاک مرده روی سیاره ما پاشیده‌اند. به‌طوری‌که دوستی نویسنده از قول زنده یاد احمد شاملو نقل کرد: «چیزی فسرده است و نمی‌سوزد امسال در سینه و تنم.» این حرفش من را ناراحت کرد.

اما: به‌ناگهان ورق برگشت! جانباختن «جورج فلوید» و کلام تکان‌دهنده‌اش در آخرین دم زیر پاشنه پای پلیس فاشیست سفیدپوست «نمی‌تونم نفس بکشم» (can not breath)، ماجرا را تغییر داد و جرقه حریق شد که نه‌تنها جامعه آمریکا که خیلی دیگر از نقاط جهان را به واکنشی خشمگین از بی‌عدالتی‌ها و داشت. کرونا به فراموشی سپرده نشد اما خبر دست دوم شد. عاملی قدرت‌مندتر از کرونا به میدان آمد و چیدمان صحنه را تغییر داد و الهام‌بخش هر انسان شریف و عصبانی از ستم‌های چندین‌گانه‌ای شد که محصول حاکمیت این نظام است. همان دوستی که آن قطعه شعر شاملو را در نومی‌خوانده بود، این بار الهام گرفته از خیزش مردم در آمریکا، قطعه‌ای دیگر از شاملو را بازگو کرد: «هرگز نبوده قلب من این چنین سرخ...!»

فکر می‌کنم این احساسات خوب، قابلیت‌هایی را نشان می‌دهد. درعین این‌که حتا در میان بسیاری از روشنفکران دلسوز مردم، فکر عمیق و علمی از این‌که انقلاب و مبارزه برای کمونیسم پایه‌های عینی دارد و امکان‌پذیر است، موجود نیست. روزمرگی برساخته نظم حاکم، تاثیر می‌گذارد و به نومی‌پا می‌دهد و

ارتباط با خیزش کنونی در آمریکا، من را عمیقا تحت تاثیر قرار داده. بیشترین عامل موثر، چشم‌انداز، خط و راه حل علمی‌ای است که در بیانیه آواکیان و مطالب و گزارشات دیگر جلو گذاشته شده است. خط و راه حلی که این تفکر و خط، علمی و با فاکت‌های واقعی جلو می‌گذارد نشان می‌دهد که شکاف‌های طبقاتی، «ژئادی»، جنسیتی از هر گوشه‌ای می‌تواند فوران کند و نظم حاکم را به‌چالش بکشد. یک مساله اساسی اینست که انقلابی‌ها در چنین شرایطی چه باید بکنند و میان این شرایط عینی و عنصر آگاه پیوند برقرار کنند تا بتوانند عرصه و زمینه را برای انقلابی که در مرکزش رهایی بشر قرار دارد، مهیا کنند.

از مطالب این سایت‌ها آموختم و به‌نظرم برای هر انسان صادق که حالش از ستم‌های نظام سرمایه‌داری حاکم به هم خورده و به دنبال «راهی دیگر و جهانی دیگر» است، الهام‌بخش، واقعی و عینی است. به دوستانم گفتم به این سایت‌ها رجوع کنند تا حقیقت را دریابند. ■

پانوش:

۱- رُمبش گرانشی (به انگلیسی: ravnational Collapse) به فرو ریختن یک جسم به درون بر اثر گرانش خودش گفته می‌شود.

زمانی که در عمل‌کرد سیستم وقفه می‌افتد و روزمرگی به هم می‌خورد، امید برای تغییر بالا می‌کشد! افت و خیزهای روحی و بالا و پایین رفتن‌های حسی، ولی بیشتر نظری و فکری، ربط دارد به داشتن درک علمی و عمیق از کارکرد این سیستم و ادامه خواهد داشت تا زمانی که تفکری تثبیت شود.

داشتن درک علمی از کارکرد نظام سرمایه‌داری و درک از «رُمبش گرانشی»^۱ (عنوانی که در علم کیهان‌شناسی برای چرایی و چگونگی در هم فرو ریختن اجرام «آسمانی» به‌کار می‌رود) در این‌جا هم کاربرد دارد. در کیهان‌شناسی، چیزهایی به «ناگهان» فرو می‌ریزند و یا تغییر می‌کنند. هرچند «ناگهانی» به‌نظر می‌آیند اما پس‌زمینه دارند. در علم اجتماع هم همین‌طور است. «پس‌زمینه‌ها» به «رُمبش»‌های اجتماعی و ناگهانی پا می‌دهند.

من یک هوادار حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م) و هوادار سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان و خواننده نشریه حقیقت و آتش هستم. سایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا (www.revcom.us) را دنبال می‌کنم. باید بگویم که گزارشات و ترجمه‌های سایت www.epimlm.org از خیزش مردم در آمریکا و آلمان و فرانسه و... و بیانیه باب آواکیان در



NO MORE STOLEN LIVES!
The Whole Damn System is Guilty
revcom.us

متن زیر بخش‌هایی از یک کلیپ ویدئویی، در یوتیوب درباره وضعیت بی‌آبی در خوزستان، با عنوان "خوزستان پرآب ولی تشنه مردمی که به جای آب گلوله می‌خورند"، به خوبی وضعیت کنونی بی‌آبی در خوزستان و برخی علل آن را تشریح کرده است:

...خوزستان با وجود خشک‌سالی ۶۳ درصدی رودخانه‌هایش هم‌چنان سهم سی درصدی از آب‌های سطحی ایران را دارد و با داشتن ده سد آبی بزرگ و مهم نیاز آبی سایر استان‌ها را به وسیله لوله‌های انتقال آب تامین می‌نماید. غیر از اندیمشک که آب تقریباً سالمی دارد و آن را از سد دز می‌گیرد، سایر شهرها و روستاهایش از آب شرب لوله‌کشی سالم و مطلوب برخوردار نیستند. ۶۵۰ روستا در استان خوزستان از سیستم آبرسانی محروم هستند. اهواز به‌عنوان مرکز این استان از بسیاری از زیرساخت‌های عمرانی محروم هست. با وجود گذر رودخانه کارون از این شهر محلاتی از این شهر با بی‌آبی دست و پنجه نرم می‌کنند... خرمشهر هم از بی‌آبی در امان نبوده است مردم این شهر در تیرماه ۹۷ هم‌صدا با مردم آبادان در اعتراض به بی‌آبی و شوری آب دست به تجمع اعتراضی گسترده زده و شعارهای ضد حکومتی سر دادند... در شادگان هم پانصد هزار اصله نخل تنها در طی یک سال به دلیل بی‌آبی نابود شده‌اند. در سال ۶۳ چهار و نیم میلیون اصله نخل در شادگان وجود داشته که تا سال ۹۹ به دو و نیم میلیون اصله کاهش یافته و این تعداد باقی مانده هم در معرض نابودی ناشی از بی‌آبی هستند... شهرستان شوش ۲۱۹ روستا دارد که اغلب آن روستاها با مشکل آب شرب مواجه هستند، برخی از این روستاها هیچ‌وقت آب آشامیدنی لوله‌کشی نداشته‌اند و مردم مجبورند نیاز خود به آب شرب را با پرداخت هزینه به اداره

آبفا از تانکرهای غیر بهداشتی حمل آب بگیرند. ...در غیزانیه نیز که منطقه‌ای شامل ۸۳ روستا است ۳۰۰ حلقه چاه نفت وجود دارد که روزانه پانصد هزار بشکه نفت از آن‌ها استخراج می‌شود و خط لوله‌های بسیاری که متعلق به شرکت نفت است از کنار این روستاها عبور می‌کند اما مردم این ۸۳ روستا که جمعیتی بالغ بر ۲۵ هزار نفر را شامل می‌شود از آن بی‌بهره مانده‌اند تا جایی که اهالی اقدام به سوراخ کردن لوله‌ها برای برداشت آب نموده‌اند که با دستگیری تعدادی از اهالی و اتهام تخریب اموال عمومی از جانب حکومت جلوی آن‌ها گرفته شد. پس از سال‌ها بی‌توجهی حکومت نسبت به این وضعیت و قول و قرارهای دروغین و وقت‌گذرانی مقامات حکومتی، اهالی چند روستا در سوم خرداد ماه به‌نشانه اعتراض اقدام به مسدود نمودن جاده اهواز به امیدیه کردند که در پی آن چند نفر از اهالی معترض به ضرب گلوله‌های مزدوران حکومت زخمی شدند. همان‌گونه که در نوشته بالا هم آمده است یکی از مسائل بسیار عاجل در رابطه با خوزستان مساله بی‌آبی بوده است. در همین رابطه در طی چند هفته اخیر بارها و بارها در اخبار سراسری سیمای جمهوری اسلامی وعده‌های متعددی را درباره انجام پروژه آبرسانی به غیزانیه شنیدیم اما هنوز آب به غیزانیه نرسیده است. از جمله چهره‌های همیشه در صحنه در اطلاع‌رسانی یا بهتر بگوییم دروغ‌گویی و وعده و وعید پوچ دادن، غلامرضا شریعتی استاندار خوزستان است که چند روز پیش هم صحبت‌هایش مبنی بر این‌که به‌زودی آب به غیزانیه می‌رسد از اخبار سراسری شبکه یک پخش شد. این شخص از کاسه‌لیسان حکومتی است و اخیراً خبر دریافت رشوه چند صد هزار دلاری وی و همسرش در خبرها آمده بود.

بی‌کفایتی و جنایت بزرگ دیگری که اخیراً حکومت در خوزستان مرتکب شد نوع برخوردش به شیوع گسترده بیماری کرونا بود. بی‌کفایتی در انجام پروتکل‌های بهداشتی و قرنطینه نکردن شهرهایی مثل اهواز و آبادان و غیره و پایین بودن سطح امکانات پزشکی مثل تخت‌های بیمارستانی و وسایل پزشکی مورد نیاز و وضعیت اسفبار زیرساخت‌های استاندارد شهری مانند آب سالم و شبکه فاضلاب مدت‌هاست خوزستان را در زمره مناطق قرمز قرار داده و صدها نفر در اثر ابتلا به بیماری کرونا جان خودشان را از دست داده‌اند. مردم خوزستان در سال‌های گذشته از ریزگرد بیمار می‌شدند و جان می‌دادند، اینک بر اثر کرونا هم می‌میرند. رسیدگی به مسائل بهداشتی و درمانی در شهرها و روستاها و تامین نیازهای مردم در این زمینه هم در گرو تخصیص منابع مالی کافی است و هم در گرو توجه به نیروی انسانی کارآمد و به‌کارگیری تخصص‌هایی که لازمه این مناطق است و در این کار امر پیشگیری از بیماری‌ها و آسیب‌های اجتناب‌پذیر جایگاه مهمی دارد. برای مثال مردم به‌ویژه کودکان و جوانان برای ایمن‌سازی بدن خود نیاز به مصرف شیر و میوه دارند اما فقر و محرومیت، این محصولات خوراکی ضروری را بیش از پیش از دسترس مردم دور می‌کند. از طرف دیگر، برای امر بهداشت و درمان نیاز به اختصاص بودجه معین است اما شرایط موجود در خوزستان به‌ویژه در اهواز به‌خاطر آلوده بودن هوا و وجود مداوم پدیده ریزگردها موجب شده بسیاری از پزشکان و متخصصان گرایشی به کار در شهرهای استان خوزستان ندارند. سیاست بهداشت و درمان جمهوری اسلامی که در دسترس قرار دادن آب سالم به شهروندان یکی از بخش‌های

در خوزستان! غارت منابع طبیعی و ستم ملی بی‌آبی، ریزگرد، فساد، کرونا،



مهم آن است یک سیاست طبقاتی، جنسیتی و ملی است. یعنی منابع و امکانات در اختیار اقلیتی ثروتمند عمدتاً مردان و عموماً شهرها و مناطق مرکزی قرار می‌گیرد. نابرابری و تبعیض ملی یکی از پایه‌های قدرت جمهوری اسلامی است. هنگام تخصیص سرمایه‌ها و امکانات، مراکز قدرت سیاسی و اقتصادی و مذهبی در اولویت قرار می‌گیرند. یعنی استان‌های مرکزی فارس‌نشین و شهرهای مذهبی شیعه‌نشین. به‌علاوه در تامین بودجه استانی مثل خوزستان هم اولویت با بخش‌های امنیتی و انتظامی و مراکز و تبلیغات مذهبی است.

وضعیت کنونی خوزستان حاصل بیش از صد سال اعمال نهادینه ستم ملی و تبعیض توسط حکومت‌های ارتجاعی است. برای دهه‌ها نژادپرستی بخشی لاینفک از دیدگاه‌ها و سیاست‌های حاکمین وقت عمدتاً فارس بوده است. از نظر فرهنگی، مردم عرب از آموزش به زبان مادری خودشان در دوره‌ی ابتدایی، محروم هستند. جمهوری اسلامی هرگونه فعالیت صنفی و سیاسی توده‌های عرب و مبارزه محقانه‌شان برای خواست یک زندگی انسانی را به‌عنوان تجزیه‌طلب و نوکر بیگانه سرکوب می‌کند و جوانان و فعالین سیاسی‌شان را به قتل می‌رساند. زندان‌های جمهوری اسلامی پر است از فعالین سیاسی و شاعران و نویسندگان عرب.

تاوقتی که این نظام اقتصادی و اجتماعی، این حاکمیت سیاسی، این ایدئولوژی خرافی و ضد مردمی را از راس امور به زیر نکشیم امکان ساختن جامعه‌ای سالم را به‌دست نخواهیم آورد. به‌خاطر همین بایستی ضمن تلاش برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری حاکم و از میان بردن اقتصاد نفت‌محور و وابسته، بایستی برای استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین پیکار کنیم. ■

سهراب سلیمانی

اقتصاد سیاسی مارکسیستی

بخش اول

مارکسیسم، بزرگ‌ترین انقلاب در فکر اجتماعی بشر: در این جا هر تزلزل را باید کنار گذاشت و بزدلی را کشت!



در سلسله مقالاتی که از این شماره شروع می‌شود، به علم اقتصاد سیاسی مارکسیستی که توسط مارکس بنیان گذاشته شد می‌پردازیم. در این سلسله مقالات از آثار مارکس و انگلس و باب آواکیان استفاده خواهیم کرد. در آثار آواکیان به‌ویژه بر سخنرانی «پایه مادی انقلاب کمونیستی و روش انجام آن» (آگوست ۲۰۱۴) تکیه خواهیم کرد.

شمارش یکایک رنج‌های توده‌های مردم جهان - فقر و گرسنگی و بی‌کاری، شکنجه و زندان و سرکوب آزادی اندیشه و بیان، جنگ و نابودی محیط زیست، نفوذ وسیع افکار ستم‌گرانه و فریب‌کارانه چون دین، محرومیت اکثریت مردم دنیا از علم و دانش، محکومیت میلیاردها انسان به تبعیض و فرودستی به‌خاطر نژاد و جنسیت و ملیت و... ساده است. اما کشف سرچشمه این رنج‌ها، اثبات غیر ضروری و مخرب بودن آن‌ها در عصر کنونی و نشان دادن راه‌های بشریت از این وضعیت از طریق انقلاب کمونیستی نتیجه کار علمی عظیم کارل مارکس و رفیق و همراهش فردریش انگلس بود.

بیش از ۱۵۰ سال پیش مارکس ثابت کرد که این رنج‌ها نتیجه کارکرد سیستم یا نظام اجتماعی حاکم است که امروز، سیستم سرمایه‌داری است. مارکس نشان داد که شالوده نظام اجتماعی که انسان‌ها در چارچوب آن وارد رابطه

سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شده و نیازهای مادی بقای خود را تولید می‌کنند زیربنای اقتصادی است و تمام تمایزات طبقاتی، تمایزات اجتماعی و کل‌روبنای سیاسی و فرهنگی سرکوب و ستم و تحمیق، برخاسته از شالوده اقتصادی جامعه‌اند. اما منظور او از «اقتصاد» نه تولید اقتصادی به‌معنای متداول بلکه به‌معنای خصلت روابطی است که انسان‌ها در تولید گسترش‌یابنده نیازهای مادی خود، با یکدیگر برقرار می‌کنند. پس او نه از اقتصاد بلکه از «اقتصاد سیاسی» صحبت می‌کند.

انسان‌ها برخلاف حیوانات برای بقا و تولید زندگی مادی خویش مجبورند وارد همکاری و مراوده تولیدی شوند. این همکاری و تقسیم کار اجتماعی که اساس ساختمان نظام اجتماعی بشر را تشکیل می‌دهد، روابط تولیدی است. در اعصار مختلف نسبت به این‌که نیروهای تولیدی انسان (یعنی: دانش و مهارت او در تولید نیازهای مادی و ابزار ساخته شده توسط انسان) در چه سطحی از پیشرفته‌گی است، روابط تولیدی یا سازمان همکاری و تقسیم کار میان انسان‌ها شکل‌های متفاوتی به‌خود می‌گیرد.

در طول تاریخ، این همکاری اجتماعی شکل طبقاتی به‌خود گرفت. به این صورت که ابزار و شرایط تولید نیازهای مادی جامعه در اختیار عده خاصی قرار گرفت و مالکیت خصوصی به‌وجود آمد. روابط تولیدی میان انسان‌ها از شکل تعاون مشترک به‌شکل استثمار درآمد. آن طبقه خاص با استفاده از اهرم مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، کار دیگران را در اختیار گرفت، ثروت تولیدشده را تصاحب کرد و توزیع و نوع استفاده مجدد از آن را تعیین کرد. به‌عبارت دیگر، این روابط تولیدی در سه

وجه متبلور می‌شود: مالکیت، توزیع ثروت و جایگاه هر کس در فرآیند تولید. در ابتدای پیدایش انسان و جوامع انسانی، میان افراد جامعه تمایزات طبقاتی وجود نداشت. اما در مرحله‌ای از تکامل جامعه انسانی، چنین تمایزاتی و همه رنج‌های حاصل از آن به‌وجود آمد. تقسیم کاری میان تولیدکننده مستقیم و صاحبان ابزار تولید به‌وجود آمد که تقسیم کار خصمانه است و با ابزار خصمانه یعنی قوای دولتی (ارتش، قانون و زندان) تحمیل می‌شود. به این ترتیب، با ظهور روابط طبقاتی، دستگاه اداره و تنظیم‌کننده جامعه نیز تبدیل به دولت یعنی ابزار اعمال دیکتاتوری طبقات استثمارگر و ستم‌گر بر طبقات تحت استثمار و ستم شد و هم‌زمان با این‌ها تمایزات اجتماعی دیگر مانند سلطه مرد بر زن و خانواده پدرسالار به‌وجود آمد. طبقات تحت استثمار و ستم، زیر سلطه فرهنگی طبقه قدرت‌مند نیز هستند. در جامعه طبقاتی، فرهنگ «مشروع» و «قانونی» و «اخلاقی» که ترویج می‌شود همان افکار و فرهنگ و اخلاقیات طبقات حاکم است. در جامعه طبقاتی شکوفایی فردی قربانی ضرورت‌های حفظ جامعه طبقاتی می‌شود و فقط آن فردیت‌هایی اجازه شکوفایی می‌یابند که به حفظ نظام طبقاتی خدمت کنند.

رفیق آواکیان آن‌چه را مارکس در علم اقتصاد سیاسی روشن کرد چنین توضیح می‌دهد:

«تضاد میان نیروهای تولیدی و روابط تولیدی یکی دیگر از نکات اساسی مارکس است. وقتی آن را بیان می‌کنیم خیلی واضح به‌نظر می‌آید. اما مارکس باید سال‌ها وقت صرف می‌کرد و انواع و اقسام اقتصاد سیاسی را زیر و رو می‌کرد، از داروین در عرصه بیولوژی و تئوری

تکامل می‌آموخت، تحولات سیاسی و تاریخ و فلسفه را مطالعه می‌کرد تا از ظواهر بیرونی به تضادی که در هسته مرکزی سیستم قرار دارد برسد: تضادی که توسط او و به‌طور کلی مارکسیسم به‌عنوان تضاد میان نیروهای تولیدی و روابط تولیدی شناسایی شده است. این تضادی که محرک اساسی سیستم است به‌نوبه خود به تضاد دیگری پا می‌دهد (و دارای رابطه درونی دیالکتیکی با آن است). یعنی تضاد میان زیربنای اقتصادی و روبنایی که بر مبنای آن زیربنای اقتصادی استقرار یافته و کارش تقویت آن است. معنای این عبارات چیست؟ اگر بخواهیم به جوهر آن برسیم معنایش این است که بدون تولید و بازتولید نیازهای مادی زندگی و هم‌چنین نسل جدیدی از مردم، وقوع هیچ حرکتی در جامعه ممکن نیست... اساس جامعه، تولید و بازتولید نیازمندی‌های مادی زندگی و بر پایه آن تولید و بازتولید نسل جدید است. نسل‌های جدید نیز نمی‌توانند بر پایه‌ای دیگر بازتولید شوند. ...» (آواکیان. پایه مادی انقلاب کمونیستی و روش انجام آن، آگوست ۲۰۱۴)

تمرکز علم اقتصاد سیاسی مارکسیستی بر تشریح زیربنای سیستم و تضاد میان نیروهای تولیدی و روابط تولیدی است. هنگامی که صحبت از «سیستم» یا نظام می‌کنیم منظور تمام مجموعه چندوجهی و چند لایه زیربنا و روبنا و تضادهای درون هر یک از این‌ها را مد نظر داریم که همگی در تعامل متضاد با یکدیگر قرار دارند و رابطه وحدت اضداد آنان حرکت سیستم را تولید و تنظیم کرده و جهت می‌دهد. مارکس با بررسی سیستم سرمایه‌داری که معاصر وی بود تمام این لایه‌های درهم‌تنیده و دینامیک‌ها (تضادها و حرکت منتج از آن‌ها) را کشف

کرد و هم‌چنین آن‌چه که در انواع جوامع بشری در اعصار مختلف عام است را تجرید کرد و نشان داد تضاد میان نیروهای تولیدی و روابط تولیدی، تضادی است که فارغ از نوع و صورت‌بندی‌های خاص نظام‌های اجتماعی در اعصار مختلف (کمون اولیه تا برده‌داری و فئودالیسم و امروز سرمایه‌داری) قوه محرکه همه آن‌ها بوده است. علاوه‌براین، باب آواکیان پیش‌تر رفته و تاکید کرده است که در جامعه سوسیالیستی و حتا هنگامی که موفق به استقرار نظام اجتماعی کمونیستی در جهان شویم، جامعه کماکان با این تضاد اساسی روبه‌رو خواهد بود. اما در جامعه کمونیستی حرکت این تضاد تخصصات طبقاتی و اجتماعی را تولید نخواهد کرد زیرا تولید برمبنای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و طبیعت، از میان رفته و تعاون آزادانه و داوطلبانه برای تولید و بازتولید نیازهای مادی گسترش‌یابنده جامعه بشری و حفاظت از پایداری طبیعت شالوده جامعه بشری خواهد بود.

از درون همین بررسی، مارکس به این نتیجه رسید که با ظهور سیستم سرمایه‌داری، بشر اکنون به نقطه‌ای از تکامل اجتماعی رسیده است که باید دست به دو گسست و محو چهار کلیت بزند و از این طریق جامعه کمونیستی را بنا کند: گسست از کلیه شکل‌های مالکیت کهنه و از کلیه افکار کهنه منطبق بر آن‌ها. و نابودی کلیه تمایزات طبقاتی، نابودی کلیه روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی را ایجاد می‌کنند، نابودی کلیه روابط اجتماعی که از این روابط تولیدی برمی‌خیزد و نابودی کلیه افکار کهنه‌ای که منطبق بر این روابط اجتماعی است و آن را تقویت می‌کند. این دو گسست بزرگ و دست‌یافتن به چهار کلیت نیازمند

انقلاب کمونیستی و استقرار جوامع سوسیالیستی به‌عنوان یک دوران گذار به استقرار کمونیسم در سراسر جهان است. این دوران گذار لاجرم نیازمند دولت طبقاتی نوین است تا برای محقق کردن دو گسست و چهار کلیت، بر طبقات سرنگون‌شده استثمارگر سابق و اثرات برجای‌مانده از جامعه کهنه طبقاتی، دیکتاتوری اعمال کند. این دولت طبقاتی نوین در تاریخ بشر بی‌نظیر است. زیرا دولتی است که هدف و ضرورت وجودی‌اش از میان بردن خود دولت و سپردن آن به خاک‌دان تاریخ است. مارکس، کمونیسم و انقلاب کمونیستی را نه برمبنای «روایت دل‌خواه» بلکه با بررسی علمی تضاد میان نیروهای تولیدی و روابط تولیدی در عصر سرمایه‌داری نتیجه‌گیری می‌کند. به این صورت که نیروهای تولیدی به‌حدی رشد یافته است که چارچوب روابط مالکیت خصوصی سرمایه‌داری مانند قفسی تنگ برای جامعه بشری و طبیعت، مخرب و ویران‌گر شده است و طبقه سرمایه‌دار حاکم، این تضاد را هرچه بیشتر با قوه زور و سرکوب و کشتار تداوم می‌بخشد. بنابراین، انقلاب کمونیستی نه تنها یک ضرورت حیاتی، بلکه یک امکان قدرت‌مند و تنها راه رهایی‌بخش بشریت است. کمونیسم جامعه‌ای نیست که بتوان در یک جا و دو جا برقرار کرد. بلکه امری جهانی است و تنها بستری است که انسان‌ها می‌توانند به اشتراک نیروهای تولیدی عظیم را در خدمت نیک‌بختی همگانی و حفظ طبیعت سازمان دهند. همین ضرورت، آگاهی خود را نیز تولید کرده است که علم کمونیسم است. مارکس در «درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی» تمام این فرآیند اجتماعی را به‌اختصار توضیح می‌دهد:

«انسان‌ها در تولید اجتماعی زندگی خود، اجباراً وارد روابط

مارکسیسم، بزرگترین ...

معینی با یکدیگر می‌شوند که مستقل از اراده‌شان است. یعنی وارد روابط تولیدی می‌شوند که متناسب با مرحله معینی از تکامل نیروهای مولده مادی‌شان است. کلیت این روابط تولیدی ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد، شالوده واقعی که براساس آن یک روبنای سیاسی و قانونی بنا می‌شود و شکل‌های معینی از آگاهی اجتماعی بر آن انطباق دارد. نحوه تولید زندگی مادی، فرآیند عام حیات اجتماعی، سیاسی و فکری را شکل می‌دهد. این آگاهی انسان‌ها نیست که زندگی (وجود) آن‌ها را تعیین می‌کند بلکه زندگی (وجود) اجتماعی آن‌هاست که آگاهی‌شان را تعیین می‌کند. در مرحله تکاملی معینی، نیروهای تولیدی مادی جامعه در تعارض با روابط تولیدی موجود یا اگر بخواهیم آن را با عبارات حقوقی بیان کنیم، در تعارض با روابط مالکیتی که تا پیش از آن چارچوب عمل کرد این نیروهای تولیدی را تشکیل می‌داد، قرار می‌گیرند. این روابط (روابط تولیدی یا روابط مالکیت) از بستر شکوفایی نیروهای تولیدی تبدیل به موانع رشد آن‌ها می‌شوند. سپس دوران انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود. تغییر در بنیان اقتصادی، دیر یا زود به دگرگونی کل روبنای عظیم منتهی می‌شود.

در بررسی چنین تحولاتی همواره لازم است بین تحول مادی در شرایط اقتصادی تولید که با دقت علوم طبیعی قابل تعیین است و شکل‌های حقوقی، سیاسی، دینی، هنری یا فلسفی - به‌طور خلاصه، شکل‌های ایدئولوژیک که انسان‌ها از این تعارض آگاه شده و به جنگش می‌روند - تمایز قائل شویم. درست همان‌طور که نمی‌توان افراد را با آنچه درباره خود فکر می‌کنند قضاوت کرد،

چنین دوره تحول را نمی‌توان با آگاهی آن دوره قضاوت کرد. برعکس، این آگاهی را باید از ورای تضادهای زندگی مادی، از تعارض موجود میان نیروهای اجتماعی تولید و روابط تولیدی تشریح کرد. هیچ نظم اجتماعی قبل از این‌که تمام نیروهای تولیدی که برای آن کافی است توسعه یابد، نابود نمی‌شود و روابط نوین برتر هرگز جایگزین روابط تولیدی قدیمی‌تر نمی‌شود، به شرط آن که شرایط مادی برای وجودشان در چارچوب جامعه قدیمی پخته شده باشد.

پس انسان به ناچار خود را فقط متعهد به وظایفی می‌کند که قادر به حل آن است. ... معضل تنها زمانی سربلند می‌کند که شرایط مادی برای حل آن پیشاپیش وجود داشته باشد یا حداقل در جریان شکل‌گیری باشد. ... شیوه تولید بورژوازی آخرین شکل خصمانه فرآیند اجتماعی تولید است. این تخصص، فردی نیست بلکه تخصصی است که ریشه در شرایط اجتماعی زندگی افراد دارد. اما، رشد نیروهای تولیدی در جامعه بورژوازی هم‌چنین شرایط مادی را برای راه حل این تخصص نیز ایجاد می‌کند. به‌این‌ترتیب، با این صورت‌بندی اجتماعی، پیشا تاریخ جامعه انسانی بسته می‌شود. «مارکس. درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی. ژانویه ۱۸۵۹ لندن. تاکید اضافه شده است).

با کشف مارکس، انقلاب عظیمی در فکر بشر رخ داد که اهمیت آن هرگز کمتر از انقلابی نیست که داروین با کشف فرآیند پیدایش و تکامل موجودات زنده در زیست‌شناسی و به‌طور کلی فکر انسان به‌وجود آورد. با این وصف، اکثریت قریب به اتفاق بشریت تحت ستم از این انقلاب فکری که ریشه رنج‌های بی‌انتهای جامعه و جهان ما را برملا کرده و راه حل

را نشان می‌دهد خبری ندارد و بخشی از آگاهی‌اش نیست. علیه این محاصره و سرکوب فکری باید شورش کرد و با جسارت، علم انقلاب کمونیستی را به میان ستم‌دیده‌ترین توده‌های مردم برد و اهالی فکرساز و نویسنده و معلم و تحلیل‌گر را به‌چالش گرفت که دست از هم‌دستی با بورژوازی در اعمال این محاصره و سرکوب فکری بردارند. رفیق آواکیان مساله را خیلی صریح توضیح می‌دهد:

«... نادیده گرفتن مارکسیسم مانند این است که عده‌ای زیست‌شناس دور هم جمع شوند و به مناظره در مورد رخدادهای جهان طبیعی بنشینند اما کاملاً داروین را نادیده بگیرند یا آن را رد کنند. ... علم جامعه و کنش انسان‌ها با هم و با باقی طبیعت از طریق جامعه و... کلیه افکاری که در نتیجه آن در میان انسان‌ها سربلند می‌کند، موضوع این علم است و این علم قبل و بعد از مارکس همان‌قدر متفاوت است که بیولوژی قبل از داروین و بعد از داروین. ...» (آواکیان. پایه مادی انقلاب کمونیستی و روش انجام آن، آگوست ۲۰۱۴)

خود مارکس هنگام تشریح مطالعاتش در حوزه اقتصاد سیاسی می‌گوید: «... فارغ از این‌که چه قضاوتی درباره نظر من خواهد شد و فارغ از این‌که کمترین انطباقی با تعصبات پرمنفعت طبقات حاکمه ندارد، می‌خواهم نشان دهم که این نظر نتیجه سال‌ها تحقیقات دقیق و موشکافانه است. هنگام ورود به علم مانند زمان ورود به جهنم، باید همه را فراخواند که: در این‌جا تزلزل را کنار بگذارید و بزودی را بکشید! (نقل از کمدی الهی دانت)» (مارکس. درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی. ژانویه ۱۸۵۹ لندن) ■

آتش

آغاز و جنگ ...

و به جان سیاهان انداختند. ترور و قتل دسته‌جمعی، شکنجه، آتش زدن خانه‌ها، تکه‌تکه کردن و سرقت و سربه‌نیست کردن سیاهان در ایالت‌های مختلف جنوب تا نیم قرن پس از پایان جنگ داخلی در جنوب آمریکا رایج بود.

آتش

منابع:

- آواکیان، باب (۱۳۹۶) چالش‌های انقلاب سوسیالیستی در آمریکا. ترجمه از حزب کمونیست ایران (م.م). چاپ اینترنتی

- آواکیان، باب (۱۳۹۸) چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ ترجمه از حزب کمونیست ایران (م.م). چاپ اینترنتی

- زین، هوارد (۱۳۹۰) تاریخ آمریکا از ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۱. ترجمه مانی صالحی. تهران. نشر کتاب آمه

- سیو، لوسین (۲۰۱۳) سه نظر درباره لیبرالیسم؛ علاقه به آزادی و توجیه برده‌داری. ترجمه باقر جهانبانی. لوموند دیجیتالیک

- مارکس و انگلس (۱۳۵۸) جنگ داخلی در آمریکا. ترجمه و انتشار از سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

- هوبرمن، لئو (۱۳۶۰) ما مردم، آنچه بر مردم آمریکا گذشت. ترجمه حشمت کامرانی. تهران. انتشارات علم و انتشارات تکاپو

- Avakian, Bob (2011) *Basics*. RCP Publications. Chicago

- Losurdo, Domenico (2011) *Liberalism, A Counter History*. Translated by Gregory Elliott. Verso. London. New York

- Wills, Garry. *An Annotated Constitution: The New York Times Magazi*. Sunday, July 2, 2017

پانویس:

۱. کشاورزی سرمایه‌دارانه یعنی تولید محصولات کشاورزی به‌عنوان کالا و جهت فروش و مبادله و کسب سود. این نوع از کشاورزی با کشاورزی در ساختارهای تولیدی-اجتماعی قبلی مثل فئودالیسم که در آن تولید محصولات کشاورزی عمدتاً برای مصرف صورت می‌گرفت، کیفیتاً متفاوت است.

۲. پدران بنیان‌گذار (Founding Fathers) گروهی از رهبران سیاسی آمریکا در جریان جنگ‌های استقلال از بریتانیا، بانی نگارش اعلامیه استقلال و تدوین و اقتباس چارچوب قانون اساسی آمریکا بودند.